

مطالعه جامعه شناختی میزان خشونت علیه زنان در خانواده و عوامل مؤثر بر آن (مطالعه موردی: شهر کرمانشاه)

ابراهیم میرزایی^{۱*}، فایزه محمدی^۲، علی فیض اللهی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۴/۷ صص: ۲۷۹-۳۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۲/۱۳

چکیده

خشونت خانگی واقعیتی است که در همه جوامع وجود دارد و عوامل گوناگونی بر آن تأثیر دارد. به دلیل شیوع این پدیده در خانواده ها مطالعه حاضر بنا دارد به بررسی رابطه بین همسرآزاری (خشونت علیه زنان) در خانواده و عوامل اجتماعی مؤثر بر آن بپردازد. هدف این تحقیق شناخت میزان و نوع این پدیده در شهر کرمانشاه می باشد. جامعه آماری این پژوهش، زنان متأهل شهر کرمانشاه می باشد که حداقل یکسال از ازدواج آنها گذشته باشد. در این پژوهش شهر کرمانشاه به ۵ منطقه تقسیم و از هر منطقه کوچه ها انتخاب و خانواده انتخاب و با توجه به میزان همگنی جمعیت و بر اساس خطای نمونه‌گیری قابل قبول (۵٪) حجم نمونه لازم ۲۰۰ نفر انتخاب و با استفاده از روش نمونه‌گیری تصادفی پرسشنامه‌ها به صورت مصاحبه‌ای تکمیل و پس از تعیین متغیرها و معرفیهایی از طیف لیکرت یا «مجموع نمرات» استفاده شده است.؟؟؟ برطبق یافته های پژوهش بین تصور اقتدار گرایانه مرد از نقش خود و خشونت علیه زنان رابطه مستقیم و معنی داری وجود دارد. همچنین رابطه معکوسی بین میزان خشونت علیه زنان و میزان مذهبی بودن زنان و مردان وجود دارد و رابطه معکوسی بین میزان تحصیلات زن و مردان و خشونت خانگی علیه آنان وجود دارد. براساس معادله رگرسیون، متغیر تصور سلطه گرایانه مرد و میزان انجام کارهای خانه توسط زن تأثیر مثبتی بر خشونت علیه زنان دارند و متغیر مذهبی بودن مرد تأثیر منفی و معکوسی برخشونت علیه زنان دارد. همچنین مقادیر بتا نشان می دهد که متغیر تصور سلطه گرایانه مرد از خود بیشترین تأثیر (۰/۳۵) را بر متغیر وابسته دارد، در مرتبه بعد (میزان مذهبی بودن مرد ۰/۱۷-) و سپس میزان انجام امور منزل توسط زن (۰/۱۵) قرار دارد.

واژه های کلیدی: خشونت، خشونت خانوادگی، مردسالاری، زن آزاری، کرمانشاه

^۱ استادیار گروه جامعه شناسی دانشگاه پیام نور، ص پ ۱۹۳۹۵-۳۶۹۷، تهران، ایران.

^۲ استادیار جامعه شناسی دانشگاه پیام نور.

^۳ استادیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه ایلام.

مقدمه و بیان مسأله

خشونت در خانواده یا خشونت خانگی در جوامع مدرن پدیده رایجی است که در تمام فرهنگها اتفاق می افتد (Dixon&Browne,2003:107). می توان گفت میزان بالای همسرآزاری و خشونت علیه زنان تقریباً در همه جوامع وجود دارد (Gelles&Kernell1983&Estainmetz1987). در مطالعاتی که اخیراً در مورد خرده فرهنگهای جوامع کوچک و روستایی انجام شده، نشان داده که همسر آزاری رایج ترین شکل خشونت خانوادگی بوده و تقریباً در ۸۵ درصد از جوامع بررسی شده، رخ داده است (Lovinsen,1989:76). مطالعات معاصر در مورد زوجهای آمریکایی نشان می دهد که از هر ۸ شوهرآمریکایی یک نفر مرتکب اعمال خشن علیه همسرش در طول یک سال می شود (Hoffman&Demo,2002:131) خشونت نسبت به زنان در زندگی روزمره به اشکال مختلفی چون؛ کتک خوردن، نقص عضو، سوزانده و مورد تجاوز و آزار جنسی خود را نشان می دهد (Kashani,1998:42) تا حدود دو دهه قبل گمان می رفت که خانواده به سبب وجود روابط صمیمی، محبت آمیز و عواطف بهترین مکان برای زندگی بزرگسالان و بهترین مکان برای رشد و شکوفایی عاطفی و جسمانی افراد است. با آنکه از وجود بدرفتاری و خشونت در خانواده آگاهی هایی بدست آمده بود اما جامعه شناسان گمان می پرند که معدودی از خانوادهها بخصوص آنها که مشکلات مادی دارند و از نظر فرهنگی در سطح پائینی هستند یا آنها که در شرایط بحرانی مانند طلاق و جدایی قرار دارند، به بدرفتاری با اعضای خود دست می زنند. پژوهشهای انجام شده در سراسر جهان نشان می دهد که خشونت علیه زنان در همه جوامع وجود دارد و این امر را به پدیده ای جهانی تبدیل کرده است. خشونت در واقع نوعی ایدئولوژی در شرایط موجود است که به مردان حس محق بودن برای تنبیه زنان خود را می دهد و ضرب و شتم زن را نشانه مردانگی می داند که ریشه ای عمیق و دیرینه در فرهنگ دارد و آنچنان رواج پیدا کرده است که نادیده گرفته می شود (Kafari,1998:120).

خشونت های خانگی یا خشونت علیه زنان در خانواده شایع ترین شکل خشونت علیه زنان است و در برگیرنده کلیه رفتارهای هجومی و سرکوبگرانه همچون حملات فیزیکی (ضربه زدن، هل دادن و...) حملات روانی (حملات کلامی و تحقیرآمیز، ممانعت از برقراری ارتباط با خانواده و دوستان) تجاوز جنسی و فشارهای اقتصادی است که از ناحیه افراد بالغی که با فرد ارتباط نزدیک دارند، اعمال می شود و همسر آزاری یکی از اشکال خشونت خانوادگی است که عمده ترین قربانیان آن زنان هستند (Kosravi,2003:70). خشونت خانوادگی با دیگر اشکال خشونت متفاوت است: نخست آنکه خشونت در خانواده در خلوت خانه اتفاق می افتد و حال آنکه سایر خشونت ها در محیط های عمومی صورت می گیرد. دوم وقتی خشونت در یک مکان عمومی روی می دهد، عواملی وجود دارد که در آن مداخله می کنند یا به دعوا پایان می دهند و یا به طرفداری از یکی از طرفین دعوا وارد

معرکه می‌شوند. اما خشونت در خانه موضوعی خصوصی است و شاهدی (به استثنای فرزندان) ندارد. کسی هم نیست که به آن فیصله دهد. سوم، وقتی در حضور عام خشونتی رخ می‌دهد کسی ممکن است در خلال منازعه و یا قبل از آن به پلیس زنگ بزند تا مانع از درگیری شود، در خشونت‌های خانوادگی معمولاً یا یکی از همسایگان که در مجاورت آنها زندگی می‌کنند به پلیس زنگ می‌زند و یا این کار توسط یکی از اعضای خانواده وقتی منازعه تمام شده است، صورت می‌گیرد و برخورد پلیس هم، در منزل و در محیط‌های عمومی متفاوت است (Gelles, 1999:77). همچنین وابستگی اخلاقی، مالی، قانونی و به ویژه وابستگی عاطفی اعضای خانواده به یکدیگر و طبیعت خصوصی خانواده، خشونت خانوادگی را از خشونت در دیگر واحدهای اجتماعی متمایز می‌سازد (Zangeneh, 1998:49).

همچنین زنان در خانواده بیشتر از هر جای دیگر و یا توسط هرکس دیگری در اجتماع مورد ضرب و شتم و اذیت آزار قرار می‌گیرند (Dixon & Browne, 2003:108). در ایران نیز مثل سایر کشورها در دو حوزه خصوصی و عرصه عمومی خشونت علیه زنان صورت می‌گیرد. در حوزه خصوصی خشونت شامل خانه پدری و بیشتر توسط اعضای مذکر خانواده و یا توسط شوهر صورت می‌گیرد (Kar, 1998:84). چون در ایران هیچ شخص یا نهادی نمی‌تواند در حوزه خصوصی دخالت کند خشونت علیه زنان خیلی زیاد انجام می‌شود و به صورت امری طبیعی درآمده است. خشونت علیه زنان خاص یک طبقه اجتماعی نیست. کتک زدن همسر یا شریک جنسی در همه قشرها و طبقات جامعه، در بین فقیر و ثروتمند و تحصیل کرده و بی‌سواد اتفاق می‌افتد (Dixon, 2003:386). بنابراین می‌توان گفت شناخت و درک تنوع و پیچیدگی عوامل موثر در ایجاد خشونت، عاملی مهم در پیشگیری، کنترل و جلوگیری موثر از خشونت است؛ چرا که شناسایی و درک علت و سپس برنامه‌ریزی برای از بین بردن آن علت، زمینه را برای رفع و محو معلول نیز فراهم و مهیا می‌سازد و تازمانی که در مجموعه سیاست‌های مقابله با خشونت علیه زنان، مبارزه با علل خشونت علیه زنان مدنظر قرار نگیرد، ادعای مبارزه با اشکال مختلف آن بیهوده و عبث است و راه به جایی نخواهد برد (Moularoudi, 1999:18). خشونت علیه زنان تأثیری منظم و منفی بر سایر اولویت‌های بهداشتی مهم نظیر سلامت و ایمنی مادران، تنظیم خانواده، پیشگیری از بیماری‌های مقاربتی و ایدز، بهداشت روانی و اجتماعی دارد و از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد (کودکان ناظر خشونت علیه مادرانشان، مهاجران و یا قربانیان آتی خشونت هستند) (Moularoudi, 2000:12).

به هر حال برای بسیاری از زنان تأثیرات و واکنش‌های بلندمدت روانی خشونت مانند ترس، اضطراب، خستگی مفرط، استرس ناشی از شوک روحی و اختلال‌های خواب و خوراک، به مراتب از پیامدهای جسمانی خشونت بیشتر موجب تضعیف آنان می‌شود. همچنین ممکن است زنان آزار

دیده به افراد غریبه وابسته شوند و به راحتی تحت نفوذ دیگران درآیند و تصمیم‌گیری به تنهایی برایشان دشوار باشد. دیگر عواملی که عواقب روانی زنان با شخص آزار دهنده را تشدید می‌کند؛ پیوندهای قانونی، مالی و عاطفی قربانیان خشونت زناشویی با فرد گناهکار، احساس صدمه پذیری، شکست، خیانت و ناامیدی را در آنان افزایش می‌دهد. زنان آزار دیده هنگامی که سعی به پنهان کردن حادثه دارند اغلب به افرادی منزوی و درون‌گرا مبدل می‌شوند (Onsori, 2000:9). طبق گزارش میلر (۱۹۹۰) خشونت زناشویی زمینه‌ساز الکلیسم زنان است و حتی عوامل خشونت در خانه پدری و داشتن شوهر الکلی در مرتبه بعد از آن قرار می‌گیرد. در سراسر جهان، هر روزه رسانه‌های عمومی آمارهای تکان دهنده‌ای از خشونت علیه زنان ارائه می‌دهند. مطابق آمارهای سازمان ملل از هر سه زن، یک زن در طول عمر خود مورد ضرب و شتم قرار گرفته یا مجبور به تمکین می‌شود.

- در ایالات متحده در هر ۱۸ دقیقه، یک زن مورد ضرب و شتم افراد خانواده قرار می‌گیرد. در واقع خشونت‌های خانوادگی از اصلی‌ترین عوامل آزدگی زنان در سنین باروری است.

- در کشورهایی که مطالعات معتبر در مقیاس وسیع صورت گرفته است. نتایج حاکی از این است که بین ۱۰ تا ۵۰ درصد از زنان گزارش داده‌اند که در طول زندگیشان حداقل یکبار توسط شریک زندگی خود مورد سوء استفاده قرار گرفته‌اند. در کشور پرو ۷۰ درصد از گزارش‌های رسیده به پلیس، در ارتباط با ضرب و شتم زنان توسط شوهرانشان بوده است (Pourmand, 2000:17). ۳۰ تا ۳۵ درصد از زنان آمریکایی مورد آزار جسمی شوهرانشان قرار می‌گیرند. ۲۱ تا ۳۰ درصد زنان آمریکایی حداقل یکبار در طول زندگی مشترک مورد هجوم آزار جسمی قرار می‌گیرند (Sumgis, 2000:5). در ایالات متحده ضرب و شتم خانوادگی دلیل اصلی جراحت در میان زنان میان سال است و در این کشور هر شش دقیقه تجاوز جنسی صورت می‌گیرد. در فرانسه ۹۵ درصد قربانیان خشونت، زنان هستند (Achular, 1992:65).

در ایران متأسفانه آمار دقیقی از پدیده همسر آزاری که بسیار خاص و حساسیت برانگیز است وجود ندارند. عدم وجود آمارهای دقیق مطالعه این پدیده حساس را با مشکل مواجه ساخته و آنچه که در مطبوعات در صفحه حوادث می‌خوانیم فقط ارائه گزارشی از وقوع حادثه است. بی‌آنکه این اجازه را بدهد تا موضوع را از زوایای مختلف آن با مخاطب در میان بگذارد و خشونت را به صورت یک بعدی مطرح می‌کند و خیلی سریع آن حادثه باتمام اهمیت آن از ذهن‌ها محو می‌شود (Kar, 2002:22). در سال ۱۳۷۵، از هر ۱۰ زن آسیب دیده که به پزشکی قانونی مراجعه کرده‌اند، ۸۱ مورد پیش از پایان اولین سال ازدواج مورد آزار وادیت همسرانشان قرار گرفته بودند (Sumgis, 2000:5). در حال حاضر از هر ۱۰ زن ایرانی ۸ زن مورد خشونت واقع می‌شود (Hosseyini, 2002:15). بنابراین می‌توان گفت اعمال خشونت در خانواده نقض آشکار قوانین است

و مشکلات بی‌شماری برای افراد و قربانی به صورت فردی - اجتماعی بوجود می‌آورد (Ezazei, 2001: 234).

با توجه به توضیحات فوق، مساله کانونی پژوهش حاضر بررسی پدیده خشونت (همسرآزاری) در شهر کرمانشاه است. استان کرمانشاه همراه با استان ایلام از استان هایی بوده اند که بیشترین میزان خشونت خانگی را به ثبت رسانده اند (Nourbala, 2018). براین اساس سوال اصلی و آغازین تحقیق؛ " مطالعه جامعه شناختی خشونت علیه زنان " است و سپس به دنبال آن در پی مشخص نمودن عوامل مهم موثر در شکل گیری این پدیده و اینکه عوامل مهم کدام اند؟ می باشیم.

مبانی نظری

برای تبیین خشونت در خانواده نظریه‌های گوناگونی وجود دارد و چون خشونت ماهیت چند بعدی دارد. می‌توان از نظریه‌های متفاوتی برای بررسی آن استفاده نمود. در این پژوهش نظریه‌های مختلف در قالب رویکردهای متفاوت با توجه به چارچوب تئوریک آورده شده‌اند.

رویکرد فمینیستی: فمینیست‌ها معتقدند خشونت مردان در جهت محصور کردن زنان در نقشها و رفتارهایی که برایشان تعیین شده، به کار می‌رود و استدلال می‌کنند که خشونت به طور خاص، برای کنترل احساسات جنسی و نقشهای تولید مثل زنان بکار می‌رود (Gambell, 2003: 124). بطور کلی می‌توان انواع گوناگون نظریه‌های فمینیستی را به سه نظریه تفاوت، نابرابری و ستمگری طبقه‌بندی کرد: ۱. نظریه‌های تفاوت جنسی: این نظریه زندگی روحی درونی زنان در شکل کلی آن با حیات روحی مردان متفاوت می‌داند و قائل به این ایده است که زنان از جهت ارزش‌ها و منافع بنیادیشان، شیوه دآوری‌های ارزشی، انگیزه‌های دستاوردی، خلاقیت ادبی، نقش‌های جنسی، احساس هویت و از نظر فراگردهای کلی آگاهی و ادراک خود، درباره ساخت واقعیت اجتماعی بینش و برداشتی متفاوت از مردان دارند. همچنین مضمون دومش این است که الگوی کلی روابط زنان و تجربه‌های زیسته زندگی‌شان، شکل متمایزی از مردان است. به صورتی که زنان معمولاً با فرزندان زاده خود رابطه‌ای متفاوت از مردان برقرار می‌کنند. همچنین دختران و پسران سبک‌های بازی آشکارا متفاوتی دارند؛ در واقع تجربه کلی سیر زندگی زنان از کودکی تا پیری، تفاوتی بنیادی با تجربه مردان دارد. ۲. تبیین‌های نهادی تفاوت‌های جنسی که بر کارکردهای متمایز زنان در زائیدن و مراقبت از کودکان تأکید می‌گذارند. همین مسئولیت مادر بودن را باید عامل تعیین‌کننده عمده در تقسیم کار جنسی گسترده‌تری دانست که زنان را عموماً به کارکردهای همسری، مادری و به حریم خصوصی خانه و خانواده و در نتیجه به یک رشته رویدادها و تجربه‌های عمرانی‌ای مرتبط می‌سازد که با تجربه‌های مردان تفاوت دارند. در این محیط اجتماعی، زنان تغییرهای متمایزی از دستاوردها

به عمل می‌آورند ارزشها و مصالح متفاوتی کسب می‌کنند، در برقراری روابط باز مهارت بیشتری از خود نشان می‌دهند، «بیشتر از مردان توجه دلسوزانه به دیگران نشان می‌دهند» و با زنان دیگر (مادران، خواهران، دختران، همسران و دوستانی) که هر یک در عرصه جداگانه‌شان سکونت دارند، شبکه‌هایی حمایتی خاصی تشکیل می‌دهند. هر چند برخی از نظریه پردازان نهاد تفاوت‌های جنسی تقسیم کار جنسی را به عنوان یک ضرورت اجتماعی می‌پذیرند، برخی دیگر به این نکته آگاهی دارند که عرصه‌های جداگانه زندگی زنان و مردان ممکن است با الگوهای گسترده‌تر نابرابری جنسی و یا حتی ستمگری ارتباط داشته باشند (Ritzer, 2007:470).^۳ نظریه پدرسالاری که معتقد است فرایندهای اجتماعی و اقتصادی مستقیم و غیرمستقیم در جهت حمایت از یک نظم اجتماعی خاص و ساختار خانوادگی پدرسالار عمل می‌کند. پدرسالاری باعث می‌شود زنها پایین تر قرار بگیرند و الگوی تاریخی خشونت سیستمی علیه زنان شکل بگیرد (Gelles, 1992:13). در حقیقت پدرسالاری نظامی است که هویت مردانه را که همان خشونت ورزی باشد مورد پرستش قرار می‌دهد و کسانی که نقش جنسیتی 1 مردانه را اعمال می‌کنند و یا به آن احترام می‌گذارند، قدرت و امتیاز می‌دهد، خواه بر یک زن باشد یا بر مردی ضعیف‌تر، فرقی نمی‌کند (Sahhosseyni, 1994:8). کورتس ۲ مفهوم پدر سالاری را یک کلیت درباره روابط اجتماعی می‌داند که برای تبیین جامعه شناسی مورد استفاده قرار گرفته است. اگرچه از نظر جامعه شناسان دیدگاه پدرسالاری، قدرت مهمترین منبع در پدر سالاری می‌باشد اما به نظر کورتس اقتدار مهم است زیرا اقتدار به یک فرد حق تصمیم گیری در مورد دیگران را می‌دهد که این تصمیم ممکن است بر سرنوشت تمام اعضای گروه تأثیر بگذارد. به نظر وی خانواده نهاد اصلی پدر سالاری است و به همین دلیل مطالعه آن می‌تواند بسیاری از جنبه های پدر سالاری را آشکار سازد (Zangeneh, 1998). محققان فمینیست برتری مرد به شکل آشکار و مشخص را علت اصلی خشونت خانگی می‌دانند. دوباش و دوباش^۳، در یک بررسی تاریخی، پدیده زنان کتک خورده را از دوران روشنگری در اروپا تا امروز تعقیب کردند و نشان دادند که زنان در نظامهای پدرسالاری، همیشه از طریق استفاده از خشونت بدنی، تحت سلطه و فرمانبرداری مردان قرار گرفته‌اند و هنوز هم قرار دارند (Ezazei, 2001:77). این دو نظریه پرداز معتقدند که علت خشونت در برابر زنان و دیگر اعضای خانواده که فاقد قدرت هستند از وضعیت فرودستی ناشی می‌شود که آنها در رابطه با مردان بکار می‌گیرند. قدرت افتراقی به ویژه در درون روابط شخصی نظام پدرسالارانه حفظ و تقویت شده است. آنها دو طرح اساسی برای اساس پدرسالاری مشخص می‌کنند.

¹ Gender role

² Curtis

³ Dobash & Dobash

نخست روشی که در آن روابط اجتماعی روزمره وضعیت تسلط و کنترل مردان را تقویت می‌کند. دوم تقدیس نظام روابط اجتماعی از خشونت‌هایی که بین مردان و زنان ممکن است رخ دهد کند (Dobash, 1979).

مارتین یکی از نخستین کسانی است که این دیدگاه را تشریح نموده است او در اثرش تحت عنوان «زنان کتک خورده» معتقد است که خشونت درون خانواده چیزی بیش از تعادل صرفاً شخصی در میان اعضای خانواده است (Zangeneh, 1998: 156). مارتین خشونت مردان نسبت به زنان را راه و رسم و قاعده زندگی اجتماعی می‌داند و معتقد است که ساختار اقتصادی و اجتماعی جوامع بر اساس بی‌اعتباری، تحقیر و استثمار زنان شکل گرفته است (Ezazi, 2001: 78).

بنابراین می‌توان ادعا کرد که در روابط مردسالاری، بسیاری از شوهران از خشونت فیزیکی و جنسی بعنوان راهی برای نشان دادن قدرت خود استفاده می‌کنند (Hampton, 199: 197). در واقع خشونت جزئی از استراتژی مردان برای تحکیم سلطه و نهادینه کردن مردانگی است. در فرهنگ پدرسالاری، نیروی بدنی مرد ابزار اعمال قدرت است و زنان قربانیان مناسبی برای اعمال خشونت فیزیکی و روحی هستند (Darvishpour, 1999: 51). و در بسیاری از موارد وقتی مرد غالب نیست، ممکن است در پاسخ به ضعف مشاهده شده به خشونت متوسل شود. بطور کلی می‌توان گفت در عمق خشونت مبتنی بر جنسیت، ساختارهای قدرت جامعه مردسالار نهفته است و نیز هزاران شیوه‌ای که مردان و پسران با آنها مفهوم قدرت و سزاوار قدرت بودن را درونی می‌کنند، حتی آنهایی که قدرت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به نسبت فروتری دارند (Tavakoli, 2003: 15).

رویکردهای جامعه‌شناختی

نظریه کارکردگرایی: آنها خانواده را گروهی در نظر می‌گیرند که در آن، افرادی با جنسیت‌ها و گروه‌های سنی متفاوت، مدت طولانی در ارتباط نزدیک با هم قرار می‌گیرند. برخلاف سایر گروه‌ها، در این گروه سلسله مراتب بر اساس تخصص یا صلاحیت و لیاقت صورت نمی‌گیرد، بلکه بر اساس جنسیت، سن و قدرت اقتصادی، وجود علایق متفاوت در این گروه ناهمگون، سبب بوجود آمدن تضادهای آشکار یا پنهان می‌شوند. این تضادها، ویژگی‌ها و کارکردهای مناسب خانوادگی را از بین می‌برد و در نتیجه باید آنها را از سر راه برداشت. رفع تضادهای خانوادگی با استفاده از وسایل قدرت و در مواردی، از راه خشونت امکان پذیر می‌گردد (Ezazi, 2001: 69).

این رهیافت معتقد است انسجام اجتماعی عنصر اساسی و لازم زندگی اجتماعی است و هر یک از ما به عنوان عضوی از گروه اجتماعی خانواده (گروهی با قواعد خاص رفتاری) برای درک روابطی که ما را می‌سازند نیازمند عنصر انسجام هستیم. بر طبق نظریه دورکیم، نبود انسجام سبب آنومی

می‌شود یعنی تنهایی و فقدان هنجارهای موثر سبب بی‌نظمی می‌شود. بر اساس این دیدگاه احتمالاً بروز خشونت در خانواده‌های منزوی بالاست (Dicknison, 1990:395).

از نظر این دیدگاه، خانواده بسان یک داستان نمایشی است که در آن اعضا نقش‌های خاصی را بازی می‌کنند و توسعه می‌دهند. لذا خانواده در تعیین نقش بازیگری این که چه کسی، چه نقش‌هایی را بازی می‌کند، مواجه است. هر یک از افراد خانواده دارای موقعیتی هستند که این موقعیت محدود می‌شود به شوهر به عنوان پدر، همسر به عنوان مادر، پسر به عنوان برادر و دختر به عنوان خواهر. علاوه بر هر یک از این وضعیت‌های طبیعی، افراد در گروه خانواده دارای نقش‌های بارزی می‌باشند. مثلاً شوهر به عنوان پدر، نان آور خانواده محسوب می‌شود و همسر به عنوان مادر وظیفه خانه‌داری را بر عهده دارد. هر یک از افراد گروه‌های خانواده برای ادامه زندگی، بنا به مقتضیات و انتظارات نهادی - اجتماعی نقش‌های مختلف خود را ایفا می‌کنند (Seif, 1989:56).

پارسونز به عنوان یکی از پایه‌گذاران این نظریه بر تفکیک نقش‌های جنسیتی تاکید می‌کند و پدر را رئیس و مادر را مدیر داخلی خانواده می‌داند. در این مفهوم، خشونت، برای بقای خانواده کارکرد پیدا می‌کند. زیرا برای مثال، مردی که در محیط شغلی اعتماد به نفس و ارزش لازم را کسب نمی‌کند، در صورت وجود تعارض در خانواده، به خشونت متعادل دست می‌زند و از این طریق، شخصیت خود را تایید می‌کند و به احتمال زیاد، در اثر رفتار خشونت آمیز او، تضاد خانوادگی به پایان می‌رسد، مرد موقعیت خود را در خانواده حفظ می‌کند و می‌تواند دیگران را تحت سلطه خود قرار دهد. بنابراین خشونت متعادل که جامعه نیز آن را تحمل می‌کند به منزله سوپاپ اطمینان عمل می‌کند، زیرا در خشونت متعادل، احساسات خود به صورت آزاد به نمایش در می‌آید و بهتر از آن است که احساسات خود را حبس کند و ناگهان منفجر گردد (Ezazi, 2001:70).

نظریه نقش‌ها: نقش معانی مختلفی را به ذهن متبادر می‌سازد. یکی از متداول‌ترین مفاهیم آن مرتبط با اعمالی است که هر فرد به مناسبت پایگاه‌هایی که در جامعه دارد، انجام می‌دهد. والتر کوتو چنین به تعریف نقش می‌پردازد: هر فرد در هر جامعه‌ای که زندگی می‌کند دارای یک پایگاه اجتماعی است، چنانکه ممکن است کسی در عین پدر بودن در جای دیگر پزشک یا مستخدم دولت و یا معلم باشد. این پایگاه‌های اجتماعی او را موظف به انجام تکالیفی می‌کند و وظایفی را بر عهده او می‌گذارد و همچنین به همان مناسبات، حقوق بر او تعلق می‌گیرد و از مزایایی برخوردار می‌شود. به نظر کوتو این مجموعه وظایف و تکالیف و حقوق اجتماعی است که در «نقش اجتماعی»، یا به بیان ساده‌تر «نقش» خوانده می‌شود (Tavasouli, 1999:305). امروزه بسیاری بر این باورند که عوامل بیولوژیک در شکل دادن به نقش‌های جنسیتی زن و مرد در جامعه بسیار موثرند. اغلب چنین استدلال می‌شود که مردان از زنان قوی‌تر و از این رو برای کارهای سخت جسمانی چون کارگری و

شکار مناسب‌ترند. برخی معتقدند عوامل بیولوژیک باعث تفاوت در شخصیت و خلق و خوی دو جنس می‌شود و بدین ترتیب عموماً زنان از مردان پر احساس‌تر می‌شمارند و گمان می‌کنند آنان علاقه‌ای ذاتی به پرورش و مراقبت از دیگران دارند. این ویژگی‌ها زنان را برای کارهایی چون پرستاری، آموزگاری و نگاهداری از کودکان مناسب می‌سازد (Gert, 2000: 11).

همانطور که در بالا گفته شد اغلب زن و مرد را به لحاظ بیولوژیک چون دو مقوله کاملاً متمایز جلوه می‌دهند. با استفاده از عوامل بیولوژیک نقش‌های اجتماعی و رفتار متفاوت دو جنس را توضیح داده‌اند و در برخی موارد از این عوامل چون توجیهی برای رفتار متفاوت با زن و مرد سود جست‌ه‌اند. برای نمونه گفته‌اند اندازه کوچک‌تر مغز زنان نشان ضعف فکری آنان نسبت به مردان است و با چنین دیدی برخورد تبعیض آمیز و اعطای فرصت‌های تحصیلی بهتر به مردان را موجه جلوه داده‌اند. بست و برک (۱۹۸۰) به نقل از کلارک (۱۸۷۳) می‌گویند آموزش زنان امری است ناپسند، زیرا به ظرفیت زاد و ولد آنها به شدت صدمه می‌زند، امری که غایت اصلی زندگی زنان است. هورمون‌های زنانه را توضیحی برای عدم پیشرفت فکری و رفتار «غیر منطقی» زنان شمرده‌اند.

در جامعه‌شناسی نیز از تفاوت‌های جنسی بیولوژیک برای توضیح دادن و مشروعیت بخشیدن به تقسیم جنسی کار در خانواده و جامعه به طور کلی سود جست‌ه‌اند. تایگر و فاکس (۱۹۷۲) چنین استدلال می‌کنند که زن و مرد برنامه‌ریزی‌های بیولوژیک، یا برنامه‌های ژنتیکی متفاوتی دارند که زمینه ساز رفتارهای متفاوت آنهاست. برنامه‌ریز بیولوژیک مردان موجب گرایش آنها به ستیزه جویی و تسلط است، حال آنکه برنامه‌ریز بیولوژیک زنان آنها را مستعد بچه‌دار شدن و مراقبت از کودکان می‌کند. بدین سان برنامه ریز بیولوژیک توضیح دهنده و توجیه‌گر سلطه مردان در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و قلمرو سیاسی و تفوق زنان در زمینه نگاهداری از کودکان است.

پارسونز بخاطر مفهوم نقش‌های خانوادگی برحسب جنس شهرت دارد. وی معتقد است تخصص و تفکیک نقشها به حفظ نظام خانوادگی کمک می‌کند و مبنای اجتماعی کردن کودک است. تخصص، تفکیک نقش‌های پدر و مادر را ایجاب می‌کند. مرد رئیس خانواده و نقش نان آور را در رابطه با جامعه برعهده دارد. و زن نقش کدبانوی خانه را ایفا می‌کند. نقش اقتصادی مرد و شغل وی قاطع‌ترین و تعیین کننده‌ترین پایگاه حقوقی خانواده و نقش اصلی مرد در جامعه است. در نتیجه شرکت مرد در کار منزل به حداقل می‌رسد و خانه داری و بچه‌داری اساسی‌ترین فعالیت‌ها و نقش زن است، در عوض زن بیش از پدر به بچه نزدیک است و مدار زندگی عاطفی خانواده اوست. پارسونز وقتی ساخت نقش‌های زن و مرد را، در گروه خانوادگی توصیف می‌کند، نقشها را نه تنها به ارزشها و هنجارها بلکه به وظایفشان در پاره نظام خانوادگی نیز مربوط می‌داند. نقش نان آور مرد بستگی به وظیفه وی در زندگی خانوادگی دارد: «شوهر- پدر با داشتن شغل و درآمد وظیفه یا یکدسته از

وظایف را بر عهده دارد که از نظر نظام خانواده‌اش اساسی است». و پایگاه حقوقی او را در جامعه تضمین می‌کند، حتی اگر وظایف مهم دیگری را در خانواده بر دوش داشته باشد. «بر حسب اهمیت زندگی شغلی او در خانواده است که در نظام جامعه، شوهر - پدر را رهبر اصلی خانواده می‌دانیم». همچنین زن - مادر بایستی وحدت گروه خانوادگی را حفظ کند پس نقش وی منحصر به امور داخلی خانواده، زن، مادر و کد بانوی خانه، نیست بلکه رابطه بین کانون خانواده و اجتماع است. اگر زن ازدواج کرده نقش نان آور را بر عهده گیرد خطر رقابت با شوهرش بمیان می‌آید. مسئله‌ای که از نظر پارسونز برای وحدت و هماهنگی خانوادگی زیان آور است (Mikel, 1976:72-73). با توجه به این نظریه، هر گاه زوجین نقش هائی که از آنها انتظار می‌رود را به خوبی ایفا نکنند موجب دگرگونی روابط آنها می‌شود و در نتیجه درگیری و خشونت بروز می‌کند.

نظریه جامعه پذیری نقش جنسیتی: در ارتباط با کارکرد جامعه پذیری مسئله‌ای که فمینیستها به طور جدی دنبال کرده‌اند، مسئله جامعه پذیری نقش های جنسیتی در خانواده است، آنان شیوه‌های متفاوت تربیت کودکان دختر و پسر را مورد انتقاد قرار داده‌اند؛ به عنوان نمونه، دوبرار از جامعه پذیری نقش‌های جنسیتی به عنوان عامل تداوم سلطه مرد بر زن یاد می‌کند. به اعتقاد وی، شخصیت دختران و زنان می‌توانست بسیار متفاوت با الگوهای نابرابر کنونی شکل گیرد، مشروط به این که دختر بچه‌ها از ابتدا با همان توقعات و پاداش‌ها، و با همان سخت‌گیری‌ها و آزادبهای تربیت می‌شدند که برادرانش تربیت می‌شوند، در همان تحصیلات و همان بازی‌ها سهیم می‌شد، وعده آینده یکسانی با آینده پسر بچه‌ها به وی داده می‌شد و مردان و زنانی او را احاطه می‌کردند که در نگاهش آشکارا یکسان و برابر بودند (Boostan, 2003:11).

درباره رشد جنسیت سه دیدگاه اصلی روانشناختی وجود دارد: نظریه شناخت مبتنی بر رشد، نظریه یادگیری اجتماعی و نظریه روان کاوی. هر سه نظریه به مفهوم «هم ذات پنداری» می‌پردازند، یعنی فرایندی که در آن دختر به هم ذات پنداری با الگوی زنانه و پسر به هم ذات پنداری با الگوی مردانه می‌رسد.

در نظریه شناخت مبتنی بر رشد اعتقاد بر آن است که جنسیت، مبتنی بر جنس تناسلی و بنابراین یک ویژگی فیزیکی افراد است و باید آن را چون سایر ویژگی‌های ثابت و بلا تغییر آموخت، همانگونه که یاد می‌گیریم یخ سرد است. استدلال بر این است که کودکان به جهان نگاهی اساساً متفاوت از بزرگسالان دارند و رشد آنها مستلزم یادگیری تدریجی دیدگاه بزرگسالان است. در سن ۶ سالگی، دختر بچه نه تنها می‌داند که دختر است که می‌داند همیشه دختر خواهد ماند. با رسیدن به این درک، دختر کم کم به فعالیت‌ها و رفتاری که «زنانه» تعریف می‌شود، ترجیحی مشخص نشان می‌دهد. او با چنین رفتاری، برای نمونه با تایید والدین، پاداش می‌گیرد. بنابراین نظریه، از این

لحظه به بعد، کودک تمایلی آگاهانه پیدا می‌کند که مثل والد هم جنس و سایر بزرگسالان هم جنس خود باشد (Gert, 2000:134). معتقدان به نظریه یادگیری نیز برآنند که یادگیری نقش‌های جنسیتی نخست از طریق مشاهده و سپس از راه تقلید صورت می‌گیرد. والدین نقش بسیار مهمی در این فرآیند ایفا می‌کنند زیرا زمان زیادی را در ارتباط نزدیک با کودک می‌گذرانند و رابطه‌ای عاطفی با کودک دارند. والدین برای رفتاری که به گمان آنها با جنسیت کودک متناسب است به او پاداش می‌دهند. کودک می‌آموزد آنچه را مورد تأیید و پسند واقع می‌شود، حدس بزند و مطابق آن رفتار کند. والدین و بزرگسالان دیگر در کنش متقابل با زن و مرد میان آنها فرق می‌گذارند. کودک بر چسب «پسر» یا «دختر» را متناسب با رفتاری که پاداش می‌گیرد، می‌آموزد و یاد می‌گیرد آن بر چسب را به خود هم بزند و برای آن ارزش مثبت قائل شود. بنابراین نظریه، هویت جنسیتی پس از جافتادن رفتار مبتنی بر نقش جنسیتی شکل می‌گیرد و این در سن معینی رخ نمی‌دهد. نحوه برخورد والدین با فرزندان باعث می‌شود ویژگی‌هایی همچون پرخاشگری، موفقیت، رقابت، اتکای به نفس و استقلال بیشتر از پسرها مورد انتظار باشد. همچنین بیشتر به آنها توصیه می‌شود که برای احقاق حق خود ایستادگی کنند. در عوض از دختر انتظار می‌رود که سازش کند، صلح جو باشد، اختلافات را نه با جنگ و جدال بلکه با صحبت حل و فصل کند، مهربان و مراقبت کننده باشد (Ras, 1994:275).

بنابراین می‌توان گفت جامعه پذیری جنسیتی با نهادینه کردن نابرابری از یک سو و تداوم بخشیدن به آن در نسل‌های آینده از سوی دیگر می‌تواند در حکم بستر اصلی نابرابری جنسیتی شناخته شود. طبق الگوی جامعه پذیری جنسیتی که در آن مردگونی ارزش محسوب می‌شود، زنان موجوداتی تابع و مطیع در ساختار مرد سالار خانواده‌اند و در حوزه‌های خصوصی خانواده محصورند و مردان در دنیای عمومی حضور و اشتغال دارند (Hominfar, 2003:127). تصورات قالبی جنسیت نیز وجود دارد که موجب حفظ خصوصیات جنس مذکر و مونث می‌شود. این تصورات قالبی به حفظ نقش‌های جنسی که از طریق شکل‌گیری باورها درباره وظایفی که مردان و زنان به طور طبیعی مناسب تشخیص داده‌اند، کمک می‌کند. براساس تحقیقاتی که پیرامون تصورات از نقش جنس زن و مرد درباره شخصیت و توانایی‌ها انجام گرفته، مردان را بیشتر قوی، مغرور، شجاع، مطمئن و زنان را احساسی، عاطفی و حساس توصیف کرده‌اند (Keler, 1994). به نقل از (Dehkanfar, 2005:122). گانلی (۱۹۸۱) معتقد است مردانی که همسران خود را مورد اذیت و آزار قرار می‌دهند نقش مرد گونه (مرد بودن و رئیس بودن در خانواده) را از بعضی از ارزشهای فرهنگی و اجتماعی رایج در جامعه یاد گرفته‌اند، اما این نقشها از ظلم و ستمی که بر زنان می‌رود، حمایت می‌کنند. در جامعه نقشها به گونه‌ای است که نقش مرد ستم کردن بر زن و جامعه در شکل‌گیری

نقش زن و مرد موثر است، مخصوصاً در تعیین قدرت در روابط بین زن و مرد که امکان بروز خشونت را افزایش و عامل اصلی تعیین کننده آن است. این فرایند ادامه خواهد داشت مگر اینکه زنان از حق خود شان دفاع کنند (Baruah, 2004: 123).

مطالعات و تحقیقات پیشین

بررسی‌های مربوط به خشونت با مقاله‌ای آغاز شد که در سال ۱۹۶۲، هنری کمپ و همکاران تحت عنوان «علائم مشخصه کودک کتک خورده» منتشر کردند. آنها در این مقاله به توصیف و تشریح جراحات و صدمات وارده بر کودکان بستری در بیمارستان، که از جانب والدین آنها اعمال شده بود، پرداختند (Ezazi, 2001: 14). تحقیقات اواخر دهه ۱۹۶۰ و مخصوصاً دهه ۱۹۷۰ متمرکز بر سه موضوع اصلی بودند:

الف) گسترش خشونت خانوادگی

ب) عوامل مرتبط با خشونت خانگی

ج) توضیح علل خشونت

تحقیقات در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ کمتر به اندازه‌گیری میزان گسترش خشونت خانگی اهمیت می‌دادند و آنچه بیشتر اهمیت داشت و نگران کننده بود میزان تغییرات خشونت خانگی، شناخت قربانی و تأثیر پیشگیری و مداخله در آن بود (هامپتون، ۱۹۹۹: ۷). بنابراین «خشونت خانوادگی یا خانگی»^۱ به عنوان یک مسئله مهم خانوادگی و اجتماعی در دو بعد «کودک آزاری»^۲ و «خشونت زناشویی»^۳ مورد بررسی و تحقیق قرار گرفت. و خشونت زناشویی نیز در دو بعد «زن یا همسرآزاری»^۴ و «شوهرآزاری»^۵ مورد توجه قرار گرفت.

در سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۸۴ بیش از ۴۰۰ نمونه خشونت خانوادگی (همسرآزاری) مورد بررسی قرار گرفت. طبق تحلیلی که هوتالینگ در سال ۱۹۸۶ ارائه داد هیچ یک از عواملی که در نظریه‌های مختلف بیان می‌شود، حتی ویژگی‌های خاص قربانی مانند سطح تحصیلات، میزان درآمد، نقش اجتماعی یا خانوادگی زن، عامل اصلی خشونت نبودند. تنها عامل مشترک در میان قربانیان دو عامل سن و جنس بود: اولین ویژگی قربانیان جنسیت آنان بود، که اکثراً زن بودند و می‌توان قربانی شدن

¹ family or domestic violence

² child abuse

³ marital violence

⁴ wifree abuse

⁵ husband abuse

آنان را نتیجه اقتدار مردانه دانست. دومین ویژگی قربانیان سن آنها بود که اکثراً زیر ۳۰ سال سن داشتند (Ezazi, 2001: 50-51).

نتیجه این تلاش‌ها ایجاد صدها پناهگاه و ارائه خدمات هدایتی و حمایتی برای زنان قربانی خشونت و فرزندانشان و تبدیل مسأله خصوصی خانوادگی به صورت موضوعی قابل بحث در سطح ملی و بین‌المللی بود. اما با وجود همه این تحقیقات و تلاشها در از بین بردن خشونت هنوز این مسئله به صورت معضل اجتماعی در سراسر جهان وجود دارد.

تحقیقات داخلی

بگرضائی در پژوهشی تحت عنوان «بررسی عوامل موثر بر میزان خشونت مردان نسبت به زنان در خانواده» در سال ۱۳۸۲ انجام داده است و برای بررسی فرضیه‌های خود از تئوریهای یادگیری اجتماعی، پرخاشگری، منابع و خرده فرهنگ خشونت استفاده نموده است، نتایج حاصله حاکی از معنادار بودن رابطه میان تجربه و مشاهده خشونت در خانواده خاستگاه توسط مرد، میزان پایبندی مرد به اعتقادات مذهبی، میزان دخالت خویشاوندان مرد در زندگی آنها و... است اما میان میزان تصمیم‌گیری زن در امور مهم زندگی با میزان خشونت مردان علیه زنان خویش رابطه معناداری یافت نشد. نتیجه‌گیری کلی نشان می‌دهد که اکثر زنان جامعه آماری از طرف همسرانشان مورد خشونت قرار گرفته‌اند و شایعترین خشونت در بین آنها خشونت روحی - روانی بوده است (Bagrezaei, 2003).

زنگنه پژوهشی تحت عنوان «بررسی جامعه‌شناختی عوامل موثر بر خشونت شوهران علیه زنان در خانواده» در سال ۱۳۸۰ انجام داده و برای بررسی فرضیه‌های خود از تئوریهای یادگیری اجتماعی، منابع، خرده فرهنگ خشونت استفاده نموده است. نتایج تحقیق او نشان می‌دهد که متغیرهای تفاوت سنی زوجین، دخالت خویشاوندان زوجین، تجربه و مشاهده خشونت والدین توسط زوجین در خانواده خاستگاه، میزان تحصیلات شوهر، دارای رابطه مثبت و معنی‌داری با انواع خشونت شوهران علیه زنان در خانواده و رابطه معکوس و معنی‌داری با خشونت اقتصادی شوهران علیه زنان در خانواده می‌باشد. همچنین متغیرهای جنسیت فرزندان، میزان رضایت و علاقه زوجین در انتخاب همسر، وضعیت اشتغال زوجین، نوع شغل زوجین، سابقه وابستگی شوهر به مواد مخدر، تفاوت منزلت شغلی زوجین، تفاوت تحصیلات زوجین و تفاوت درآمد زوجین دارای ارتباط معنی‌داری با انواع خشونت شوهران علیه زنان در خانواده می‌باشد (Zangeneh, 2000).

مافی پژوهشی تحت عنوان «بررسی ویژگیهای روانشناختی مرتکبین خشونت خانوادگی» در سال ۱۳۸۱ انجام داد. این پژوهش از نوع علی - مقایسه‌ای می‌باشد.

نتایج حاصل از پژوهش حاکی از آن است که بین زیر مجموعه‌های تست MMPI (هیپوکندریا، افسردگی، هسپتري، سایکوپات و... اسکیزوفرنی) خشونت زناشویی رابطه مثبت و معنی‌داری وجود دارد و بین اعتیاد و خشونت زناشویی رابطه معنی‌داری وجود دارد. همچنین رابطه بین شاهد یا قربانی خشونت والدین بودن و خشونت زناشویی نیز تایید گردید. بطور کلی نتایج این بود که بین ویژگی‌های روانشناختی مردان و ارتکاب خشونت بر علیه همسرانشان رابطه مثبت و معنی‌داری وجود دارد (Mafei, 2002).

فتاحی مفرح پژوهشی تحت عنوان «بررسی وضعیت خشونت نسبت به زنان در خانواده‌های تهرانی» در سال ۱۳۸۰ انجام داد. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که به طور کلی ۱۶/۵ درصد از زنان وجود خشونت را در خانواده‌هایشان تأیید کرده‌اند. از این میزان ۱۴/۵ درصد به خشونت زیاد و متوسط و ۲ درصد به خشونت کم در خانواده‌هایشان اشاره کرده‌اند. همچنین نتایج بیانگر آنست که خشونت نسبت به زنان در خانواده‌های تهرانی با سطح تحصیلات مردان، بعد خانوار و اقتدار مرد در خانواده ارتباط معنی‌داری را نشان می‌دهد. اما میان خشونت در خانواده و عواملی نظیر فاصله سنی زوجین، سن زوجین به هنگام ازدواج، سطح تحصیلات و اشتغال زنان، طول دوران زناشویی و پایگاه اقتصادی و اجتماعی خانواده ارتباط معنی‌داری مشاهده نشده است (Fatahi mofarah, 2001).

رئیس سرشنیزی پژوهشی تحت عنوان «خشونت علیه زنان و عوامل مؤثر بر آن» در سال ۱۳۸۰ در شهرستان شهرکرد انجام داد. برای بررسی تحقیق از روش تحقیق، اسنادی و پیمایشی با استفاده از تکنیک پرسشنامه‌ای استفاده شده بود. جامعه آماری ۱۶۲ زوج (زن و مرد) بودند و خشونت را از دید آنان بررسی کرده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد بین شغل مرد، تحصیلات، نوع ازدواج، اقتدار مرد در خانواده با خشونت علیه زنان رابطه معنی‌داری وجود دارد. اما بین تفاوت سنی زوجین و خشونت رابطه معنی‌داری مشاهده نشده است. همچنین یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که متغیر اقتدار و سلطه مرد در خانواده بیشترین تأثیر را در خشونت علیه زنان دارد.

سیف و همکاران پژوهشی تحت عنوان «همسر آزاری و عوامل مؤثر بر آن» در سال ۱۳۸۰ در مراکز بهداشتی درمانی تحت پوشش دانشگاه علوم پزشکی تهران انجام دادند. روش تحقیق به شیوه تحلیلی - مقطعی انجام شده جامعه آماری زنان دارای همسر مراجعه کننده به شش مرکز بهداشتی درمانی تحت پوشش دانشگاه تهران بودند. نتایج این پژوهش به صورت زیر است: بیشترین مورد همسرآزاری گزارش شده در این تحقیق آزار روحی و روانی است نه ضرب و شتم و برخورد فیزیکی بطوری که در اکثر آزمودنی‌ها همسرآزاری شامل بی‌اعتنایی، فحش و ناسزا، قهر و کم‌محلّی، سرزنش بعنوان بیشترین موارد همسرآزاری گزارش شده‌اند. یافته‌های پژوهش حاضر نیز سابقه ضرب و شتم مادر در دوران کودکی آزمودنی توسط پدر و همینطور تحقیر و توهین مادر توسط پدر

بطوریکه فرد در دوران کودکی شاهد آن بوده هر دو با همسر آزاری ارتباط معنی داری برخوردارند. علاوه بر این سابقه بیماری روانی در آزمودنیها با همسر آزاری ارتباط معنی داری داشت.

- شغل همسرآزودنیها و ارتباط آن با همسرآزاری که بیشترین موارد آزار در گروه بیکار یا بازنشسته با ۷۵ درصد شیوع و کمترین مورد کارگران مرد ۳۹ درصد گزارش گردید.

- سابقه اختلال روانی در مردان با همسرآزاری در این تحقیق مرتبط بوده است و مردانی که به اختلالات روانی نظیر افسردگی، اضطراب، اختلالات شخصیتی متبلا هستند بیشتر از سایرین همسر آزار هستند.

ناز پرور پژوهشی تحت عنوان «همسرآزاری» در سال ۱۳۸۱ در شهر تهران انجام داد. در این پژوهش روش تحقیق، روش میدانی و از تکنیک گروه نمونه و شاهد استفاده شده است. حجم نمونه شامل ۱۸۰ زن بود که به پزشکی قانونی تهران مراجعه کرده بودند، پرسشنامه ها در بین این زنان به طور تصادفی توزیع و تکمیل گردید. یافته‌ها پژوهش نشان می‌دهد که در متغیرهای سن، نوع شغل، تحصیلات، سابقه ازدواج قبلی تفاوت معنی داری بین گروه شاهد، گروه نمونه وجود ندارد ولی در متغیرهای مربوط به وضعیت زندگی شوهر در دوران کودکی، وضعیت خاص شوهر (سابقه جرم، تعدد زوجات و...) تفاوت معنی داری بین دو گروه شاهد و نمونه وجود دارد. از نتایج مهم این پژوهش تأکید بر نقش اساسی زمینه‌های تربیتی - فرهنگی در بروز پدیده همسرآزاری است. بطوریکه مردانی که در کودکی در خانواده‌های خود شاهد کتک خوردن مادران خود بوده‌اند، شوهران معتاد و با سابقه مجرمیت و کسانیکه همسر متعدد دارند به خشونت علیه زنان بیشتر روی می‌آورند.

«عزازی» تحقیقی تحت عنوان «خشونت خانوادگی (زنان کتک خورده)» در سال ۱۳۸۱ انجام داده که به صورت کتاب تألیف و دارای سه بخش است. ایشان در بخش اول به تعریف خشونت و مختصری درباره پیشینه آن و در فصل دوم به تئوریهای رایج در باب خشونت و همچنین در فصل سوم به کار تحقیق خویش پرداخته است. این تحقیق به صورت کیفی انجام شده و بر اساس مصاحبه (نیمه استاندارد) با زنانی صورت گرفته که از شوهران خود کتک خورده‌اند. نمونه آماری خود را که (۵۳) نفر می‌باشد از بین زنانی که به مراکز مشاوره و پیشگیری بهزیستی مراجعه می‌کردند، انتخاب کرده است. به نظر ایشان خشونت یکی از ساده‌ترین راهها برای حفظ مقام و موقعیت مرد در سلسله مراتب اقتداری خانواده و اعمال نظارت بر رفتار دیگران است. وی همچنین در این تحقیق به نتایج زیر دست یافته است.

- خشونت خانوادگی در ایران اگر شدید نباشد بعنوان رفتاری مجاز و برای تربیت در نظر گرفته می‌شود (خشونت مجاز است).

- خشونت در خانواده‌های ایرانی به صورت پدیده‌ای طبیعی در نظر گرفته می‌شود چرا که در میان بسیاری از خانواده‌ها چنین رفتاری مشاهده می‌شود و جزئی از طبیعت مردانه در نظر گرفته می‌شود (خشونت طبیعی).

- خشونت در ایران فقط در محدوده‌های خاصی رخ نمی‌دهد بلکه در محدوده‌های عمومی نیز به کرات مشاهده می‌شود و دیگران در مقابل آن عکس العمل خاصی انجام نمی‌دهند.

- به دلیل مجاز بودن، طبیعی و آشکار بودن خشونت نه نظارت خاصی بر این رفتار صورت می‌گیرد و نه حمایت خاصی به قربانیان خشونت خانوادگی ارائه می‌شود و مسئولین دولتی و سازمانهای نظارتی توجه چندانی به این مسئله نمی‌کنند و جامعه با نگرشهای خود، زنان را مجبور به تحمل خشونت می‌کند. به عبارت دیگر در جامعه ایرانی جبر اجتماعی برای تحمل خشونت وجود دارد (Ezazi, 2001).

آقا بیگلویی و آقاجانی پژوهشی تحت عنوان «بررسی پدیده همسرآزاری (در شهر تهران» در سال ۱۳۷۹ انجام دادند این پژوهش یک مطالعه مقطعی است که از طریق پرسشنامه به ۵۷۰ زن کتک خورده که به علت آزار فیزیکی و روانی اقدام به درخواست طلاق یا شکایت از همسرانشان نموده بودند و به پزشکی قانونی مراجعه کرده بودند، صورت گرفت. اطلاعات از طریق پرسشنامه جمع‌آوری شد. این مطالعه نشان داد که زنان آزار دیده به صورت تکراری و دائمی در معرض خشونت‌های همسر قرار می‌گیرند و آزار همسر غالباً در سالهای اولیه زندگی مشترک شروع می‌شود (۸۳/۵٪) در سال اول اتفاق می‌افتد. شایع ترین روش اعمال خشونت فیزیکی استفاده از مشت و لگد است و در دوسوم موارد همسرآزاری علاوه بر مشت و لگد از آلات ضرب و جرح نیز استفاده شده است (۸۱/۶٪) اکثر زنان مورد مطالعه، خانه دار و دارای تحصیلات پائین بودند. اکثراً زنان کتک خورده به گروه سنی ۲۰-۲۱ سال تعلق داشتند. زنان کتک خورده شایعترین علل اختلاف و درگیری را به ترتیب انحراف اخلاقی شوهر، مشکلات اقتصادی، عدم تفاهم، دخالت بی‌جای اطرافیان و سپس اختلافات فرهنگی ذکر کردند. این مطالعه نشان داد که شوهران معتاد به الکل، مواد مخدر و دارای سابقه محکومیت قضائی بیشتر اقدام به آزار همسران خود می‌کنند.

توکلی پژوهشی تحت عنوان «هویت جنسی همسران و خشونت بر علیه زنان در خانواده» در سال ۱۳۸۲ انجام داد.

روش به کار گرفته شده در این تحقیق، روش کیفی است و کانون توجه بیشتر به توصیف و تبیین از پدیده معطوف است. جامعه آماری این تحقیق کلیه مراجعه کنندگان به مجتمع قضایی خانواده در سال ۱۳۸۱ می‌باشد که در پرونده‌های آنان مورد خشونت دیده شده بود و حدود ۴۰۰۰ پرونده بود و فقط ۵۰۰ مورد از شکایات مستقیم مربوط به مواردی بوده که در تعاریف مربوط به

خشونت با زنان، خشونت به شمار آمده، در نظر گرفت شد. و با استفاده از روش نمونه‌گیری یک پنجم جمعیت آماری انتخاب شدند.

وی با توجه به تحقیق میدانی که انجام داده به نتایج زیر در مورد عوامل فرودست پنداشتن هویت زن و زمینه‌های فرهنگی برای خشونت رسیده است:

- تفکر متاع پنداشتن زن و اولی دانستن جنس مرد.
- خلاء حمایت والدین از زن مطلقه.
- وجود تبعیض‌های حقوقی و قانونی منفی در مورد زنان.
- عدم حضور زنان در مشاغل مدیریتی کلان و تصمیم سازی.

پیشینه خارجی

جامعه‌شناسان متعددی تحقیقات مربوط به خشونت را در کشورهای گوناگون انجام داده‌اند از اولین افرادی که در این زمینه شروع به فعالیت کردند، می‌توان از جیل ۱ نام برد که از سال‌های ۱۹۷۰ به بعد، بررسی‌هایی در زمینه خشونت نسبت به کودکان انجام داد.

تحقیقات المر 2 در سال ۱۹۶۷ در مورد سوء استفاده از کودکان بود و در سال ۱۹۷۷ بار دیگر به صورت بررسی پیگیر انجام گرفت. استراوس و استاین متز نیز از افراد سرشناس در این حوزه هستند که بررسی‌هایی در این زمینه انجام دادند. در این زمینه می‌توان از برگس و هولم 3 (۱۹۷۸-۱۹۷۴) نیز نام برد.

مارتین 4 در بررسی‌های خود به زنانی توجه داشت که از شوهران خود کتک می‌خورند. گلز در سال ۱۹۷۴، سوء استفاده از زنان را مورد بررسی قرار داد (Ezazi, 2001: 14-15).

از دیگر پژوهش‌های انجام شده کار «مری. ای. استراوس و ریچارد. جی گلز» میزان آزار فیزیکی کودکان و خشونت زناشویی را از سال ۱۹۷۵ تا ۱۹۸۵ با هم مقایسه کردند و به این نتیجه رسیدند که میزان کودک آزاری و خشونت علیه همسران با وجود اینکه نرخ بالایی دارند اما در مقایسه با سال ۱۹۷۵ کمتر هستند. نرخ کودک آزاری ۴۷٪ و نرخ همسر آزاری ۲۷٪ کمتر بود. آنها دلایل پائین‌تر بودن نرخ‌های کودک آزاری و همسر آزاری در سال ۱۹۸۵ را: (الف) تفاوت در شیوه‌های مطالعه (ب) افزایش عدم تمایل به گزارش خشونت (ج) کاهش خشونت خانوادگی به علت ده سال

¹ Gill

² Emer

³ Burgess & Holm

⁴ Martin

کوشش برای جلوگیری و درمان (د) کاهش به علت تغییرات در جامعه امریکایی و الگوهای خانوادگی (استراوس و گلز ۱۹۸۶).

ریچارد گلز در پژوهشی تحت عنوان «نداشتن سرپناه؛ پویایی اجتماعی خشونت در ازدواج»، که بر روی ۸۰ خانواده از طریق مصاحبه در دو شهر واقع در نیو همپشایر صورت داد. هدف این پژوهش بررسی روند خشونت خانوادگی از طریق تحلیل موقعیت خشونت است. نتایج این پژوهش نشان داد خشونت خانوادگی بیشتر در منزل رخ می‌دهد مکان رخ دادن آن بیشتر در آشپزخانه و اتاق خواب است. همچنین عواملی مانند شدت و تناوب خشونت، تجربه دوران کودکی، منابع اقتصادی اجتماعی، نداشتن سرپناه و محدودیت‌های بیرونی در ادامه زندگی زن در خانواده پرتنش تاثیر دارد (Gelz, 1997).

پاتریک البریج و جان هوبراثرات مشاهده خشونت والدین را در سال ۱۹۷۸ بر روی نمونه تصادفی شامل ۱۰۹۲ زن و ۹۱۰ مرد با استفاده از مصاحبه تلفنی مورد پژوهش قرار دادند. یافته‌های این پژوهش نشان داد که ۱۷٪ از نمونه مردان و زنان، بر خورد و خشونت والدین را مشاهده نموده بودند و مشاهده خشونت والدینشان، نگرش آنها را درباره نقش‌های زنان تحت تاثیر قرار نداد. اما نگرش‌های آنان درباره استفاده از خشونت علیه زنان را مجاز می‌دانستند. در پایان به این نتیجه رسیدند که مشاهده خشونت والدین، در خشونت‌گر بودن فرد در بزرگسالی تاثیر دارد و احتمال خشونت‌گر بودن افرادی که شاهد خشونت والدینشان بودند نسبت به افرادی که شاهد خشونت والدین نبودند بیشتر بود (Bagrezaei, 2003).

اسکورگر و همکاران (۱۹۹۸) رابطه بین ویژگی‌های شخصیتی مردان و همسر آزاری را با استفاده از نمونه‌ای تصادفی شامل ۲۵۰ مرد انجام دادند که یافته‌های این تحقیق شیوع الکلیسم، وابستگی به مواد مخدر و وجود خشونت در خانواده پدری مردان را تایید نمود. همچنین یافته‌ها نشان داد که این مردان دارای فکر خشن و بدون احساسات بودند، در بین آنها اختلالات روانی و عصبی دیده می‌شد و درصد زیادی از آنها شخصیت ضد اجتماعی داشتند (Mafei, 2002).

ماریا روی پژوهشی بر روی ۱۵۰ زن امریکایی که مورد ضرب و شتم شوهرانشان قرار گرفته بودند در سال ۱۹۷۷ انجام داد. اطلاعات و آمار و ارقام مربوط به بررسی درباره بدر رفتاری از سوی همسرانشان طی یک سال از مؤسسه «زنان مورد بدر رفتاری قرار گرفته و بحران زده» تهیه شده است. پس از تکمیل پرسشنامه‌های اولیه، این خانم‌ها حضوراً مصاحبه دقیق شده‌اند. ۱۵۰ مورد تحت بررسی به طور تصادفی از ۱۰۰۰ مورد موجود انتخاب شده‌اند. این بررسی به نتایج زیر دست یافت:

بیشترین بدر رفتاری مربوط به فاصله سال‌های ۲/۵ تا ۱۵ سال زندگی مشترک است و پس از این مدت از شدت بدر رفتاری کاسته می‌شود. سابقه خشونت در خانواده پدری شوهر در کتک زدن زنان

تأثیر دارد و ۸۱/۱ از شوهرانی که زنان خود را کتک زده بودند در خانواده پدری شاهد کتک خوردن مادرانشان از پدرانیشان بودند. در مقایسه با شوهرها، درصد کمتری از زنان کتک خورده در کودکی کتک خورده بودند و یا شاهد کتک خوردن مادرانشان از پدرانیشان بودند. اما آن دسته از زنانی که در کودکی شاهد خشونت در زندگی پدر و مادرشان بودند پس از ازدواج از رفتار خشونت آمیز شوهرانشان تعجب نکرده بودند زیرا با این پدیده آشنا بودند. به عبارت دیگر این زنان در منزل شوهر خود به راحتی در نقش قربانی ظاهر می‌شوند. این بررسی عوامل مؤثر در ایجاد خشونت علیه زنان را: ۱- مشاجره بر سر پول ۲- حسادت ۳- مسائل جنسی ۴- مصرف الکل یا اعتیاد به مواد مخدر از ناحیه شوهر ۵- اختلاف بر سر فرزندان ۶- بیکاری شوهر ۷- علاقه زن به کار کردن در بیرون از خانه ۸- بارداری ۹- مصرف الکل یا استعمال مواد مخدر از ناحیه زن (Roy, 1977:50-67).

بررسی دیناراسل (۱۹۹۰) بر روی ۹۳۰ زن در سان فرانسیسکو مطابق گزارش قربانیان نشان داد که ۲۵۸۸ مورد تجاوز یا تجاوز ناموفق وجود داشته است. از این آزار و اذیت‌ها ۳۸٪ بوسیله شوهران ۱۳٪ بوسیله (خاطرخواه‌ها) معشوقه‌ها و تنها ۶٪ بوسیله غریبه‌ها بوده است. همه زنانی که با آنها مصاحبه شده بود، اظهار کردند که به صورت مرتب هم مورد آزار روحی و عاطفی و مورد آزار فیزیکی و جنسی قرار گرفته‌اند (Websdale, 1998:11-14). گلز پژوهشی تحت عنوان «همسران آزار شده: چرا آنها به زندگی در آن خانه ادامه می‌دهند؟» در سال ۱۹۷۳ در ایسلند انجام داد. حجم نمونه او ۸۰ خانواده بود و از مصاحبه عمیق برای گردآوری اطلاعات استفاده نمود. در این نمونه در ۴۱ مورد از خانواده‌ها، زنان به وسیله شوهرانشان مورد آزار و اذیت واقع شده بودند و ۹ مورد از این زنان از همسرانشان جدا شده بودند. ۱۳ مورد به پلیس مراجعه کرده بودند و ۸ مورد به آژانس‌های خدمات اجتماعی خصوصی مراجعه نموده بودند و ۱۱ مورد نیز در جستجوی هیچ نوع مدافعه‌ای نبودند. نتایج این پژوهش نشان داد که سه عامل عمده، کنش‌های زنان آزار شده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. اولاً اگر میزان خشونت از نظر فراوانی و شدت کم باشد احتمال بیشتری داشت که زنان با همسرانشان به زندگی ادامه دهند. ثانیاً زنانی که شاهد خشونت والدین بودند و تجربه خشونت در کودکی داشتند احتمال بیشتری داشت که با شوهران آزارگشان بمانند. و ثالثاً زنانی که منابع و قدرت کمتری در اختیار داشتند احتمال بیشتری داشت که با همسران خشونت‌گشان بمانند. علاوه بر این سه عامل، اجبارهای بیرونی نیز کنش‌های زنان آزار شده را تحت تأثیر قرار می‌داد (Gelz, 1997:622-656).

هافمن و همکارانش پژوهشی تحت عنوان «آزار و اذیت جسمی زنان در جوامع غیر غربی» در سال ۱۹۹۴ در تایلند انجام دادند. حجم نمونه شامل ۶۱۹ نفر از شوهرانی بود که مرتکب آزار جسمی نسبت به همسرانشان شده بودند و مورد مصاحبه عمیق قرار گرفتند و به نتایج زیر دست یافتند:

پایگاه اقتصادی - اجتماعی

به طور معنی‌داری با نیازهای عاطفی، روابط زناشویی، بی‌ثباتی زناشویی، درگیری‌های کلامی و همسر آزاری رابطه داشت.

سطح استرس شوهران با سوءاستفاده از الکل، ثبات ازدواجشان، میزان درگیر کلامی و همسر آزاری رابطه قوی داشت. همچنین فشارهای روانشناختی به طور معنی‌دار و منفی با روابط والدین-کودکان و روابط زناشویی رابطه داشت. پایگاه اقتصادی اجتماعی و استرس و نیز سوء استفاده الکلی رابطه معنی‌دار و منفی با همسر آزاری داشت (Hoffman, 1994: 131-146).

ویلیامز پژوهشی تحت عنوان «منابع اجتماعی خشونت زناشویی و کنترل (جلوگیری)» در سال ۱۹۹۲ انجام داد

برای این منظور از داده‌ها و نتایج تجربی پیمایش ملی خشونت فیزیکی بین زوج‌های امریکایی (که ۱۸ سال و بیشتر داشتند) که در سال‌های ۱۹۸۶ و ۱۹۸۷ انجام شده بود، استفاده نمود. این تحقیقات ادامه تحقیقات سال ۱۹۸۵ گلز و استراوس بودند. یافته‌های این پژوهش نشان داد که افزایش تنهایی، نابرابری و مشروعیت خشونت، کاهش هزینه‌های کنترل را به همراه دارد، عنی هر چه این سه عامل بیشتر باشد امکان پذیرفتن خشونت به عنوان امری طبیعی بیشتر خواهد بود. بنابراین، این عوامل سبب کنترل زنان و پذیرش خشونت از جانب آنان می‌شود (Willams, 1992: 26). با مطالعه تحقیقات مختلف انجام شده در زمینه خشونت علیه زنان می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که این تحقیقات نشان دهنده جزئی از کل واقعیت هستند و با دادن تفکرات نظری می‌توانند افق روشنی را روی پژوهشگران بگشایند و در رونق بخشیدن به پژوهش‌های تجربی - اجتماعی نقش مؤثری را ایفا نمایند.

فرضیه‌های پژوهش

بین تحصیلات زنان و مردان و خشونت رابطه وجود دارد. یعنی هرچه میزان تحصیلات زن و مرد بالا تر باشد احتمال بروز خشونت در خانواده کمتر است.

بین پابندی مذهبی زن و مرد و خشونت رابطه وجود دارد.

بین شیوه جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی زن و مرد در خانواده مبدأ و خشونت مرد علیه زن رابطه وجود دارد. یعنی هرچه تصور اقتدارگرایانه مرد از نقش خود بیشتر باشد اعمال خشونت نیز بیشتر خواهد بود. و هرچه تصور فرمانبردارانه زن از نقش خود بیشتر باشد پذیرش خشونت بیشتر است. اگر زن هویت منفعل سنتی و مرد هویت فعال سنتی داشته باشد پذیرش نقش‌های سنتی بالا می‌رود. در نتیجه خشونتی که در خانواده بروز می‌کند پذیرفته شده است و خانواده حالت تعادل

دارد ولی وقتی زن تعریف تازه‌ای از خودش دارد این سیستم سنتی از حالت تعادل خارج می‌شود و شکسته شدن سنت‌ها را (مخصوصاً توسط زن) به دنبال دارد و موجب نوع خاصی از خشونت می‌گردد که دیگر پذیرفتنی نیست. اما اگر زن و شوهر هر دو نقش سنتی خویش را رها کرده باشند هماهنگی و همکاری در پذیرش نقش‌ها را خواهند داشت در این صورت دیگر نقش‌ها تفکیک شده نیست و هر کدام در صورت نیاز و توان نقش دیگری را ایفا می‌کند. وقتی چنین اتفاقی افتاد زن و مرد در جنب‌های مختلف زندگی اشتراک بیشتر خواهند داشت و دیگر هر کدام به دنبال کار خود نیست و سعی می‌کنند بیشتر وقتشان را با هم بگذرانند و به تبادل نظر و تصمیم‌گیری در امور مهم زندگی بپردازند، دوستان مشترکی خواهند داشت و اوقات فراغتشان را با هم سپری خواهند کرد. بین متغیرهای زمینه‌ای و خشونت علیه زنان رابطه وجود دارد.

متغیرهای زمینه‌ای متغیرهای هستند که برای شناخت زمینه‌های فردی پاسخگویان در نظر می‌گیریم. این متغیرها عبارتند از سن، جنس، محل تولد، تحصیلات، شغل پاسخگو، شغل همسر پاسخگو، وضعیت تأهل، تعداد فرزندان ...

روش‌شناسی

نوع تحقیق حاضر پیمایشی و جامعه آماری این تحقیق کلیه خانواده‌های شهر کرمانشاه می‌باشد که کلیه زنان متأهل را به عنوان جامعه آماری که حداقل یک سال از ازدواج آنها گذشته باشد. در این پژوهش شهر کرمانشاه به ۵ منطقه تقسیم و از هر منطقه کوچه‌ها انتخاب و خانواده انتخاب شدند. در این پژوهش حجم نمونه با توجه به میزان همگنی جمعیت و بر اساس خطای نمونه‌گیری قابل قبول (۵٪) که از تحقیق مقدماتی بدست آمده است حجم نمونه لازم ۲۰۰ نفر تشخیص داده شد (Dewass, 2007: 97). پس از مشخص شدن حجم نمونه، با استفاده از روش نمونه‌گیری تصادفی پرسشنامه‌ها به صورت مصاحبه‌ای پر شد. پس از تعیین متغیرها و معرفی‌هایی که می‌بایست مورد بررسی قرار گیرند، متناسب با هر معرف شیوه‌ای برای سنجش آنها در نظر گرفته شد. در این پژوهش پس از بررسی روشهای مختلف، از طیف لیکرت یا «مجموع نمرات» استفاده شده است. طیف لیکرت مبتنی بر جمع امتیازات پاسخ‌های افراد نسبت به هر گویه است. مجموع نمره‌ای که هر پاسخگو بر روی طیف بدست می‌آورد، بیانگر وضعیت او در آن شاخص و در مقایسه با سایر پاسخگویان است. در ضمن، در ساخت پرسشنامه، سعی شده حتی المقدور از پرسشنامه‌های استاندارد شده استفاده شود. بنابراین گویه‌هایی که آورده شده علاوه بر گویه‌های ابدایی در مورد برخی از متغیرها از گویه‌های مناسب تحقیقات پیش نیز بهره گرفته شده است. برای سنجش انواع خشونت پرسشنامه استاندارد شده حاج یحیی مورد استفاده قرار گرفت و تعدادی از سئوالات پرسشنامه خشونت بعد از

pre-test حذف یا تعدیل گردید و سپس با استفاده از روش اعتبار صوری^۱ ابتدا با کسب نظر اساتید و سپس کسب نظر از تعدادی از صاحبان فن اعتبار مقدماتی حاصل گردید

برای سنجش اعتبار در دو مرحله سنجش انسجام درونی پرسشنامه و سنجش انسجام بیرونی پرسشنامه استفاده می‌شود. برای سنجش انسجام بیرونی پرسشنامه می‌توان از روش پیش‌آزمون یا روش آزمون - آزمون استفاده نمود که در این پژوهش از روش پیش‌آزمون استفاده شد. در این پژوهش شهر کرمانشاه به ۵ منطقه تقسیم شد و از هر منطقه کوچه‌ها انتخاب و خانواده انتخاب شدند. بعد از مشخص شدن مناطق شهر لازم بود حجم نمونه مشخص شود. حجم نمونه یا تعداد افرادی که ما باید با آنها مصاحبه کنیم بستگی به آن دارد که ما به چه دقت و اطمینانی می‌خواهیم نتایج تحقیق از نمونه را به کل جامعه آماری تعمیم دهیم، از این رو در علوم اجتماعی حداقل سطح احتمال ۹۵٪ \geq در نظر گرفته شده است (Rafipour, 2015: 271-278).

در پژوهش حاضر برای سنجش ضریب پایایی پرسشنامه از ضریب آلفای کرونباخ استفاده شد. در تحقیقات مقدماتی ضریب پایایی، طیف خشونت $\alpha = 0/8208$ بود که در حد بالا و قابل قبول می‌باشد. ضریب پایایی، تصور فرمانبردارانه و سلطه‌پذیر زن از نقش خود $\alpha = 0/7861$ بود که در حد بالا و قابل پذیرش است.

ضریب پایایی، تصور اقتدارگرایانه مرد از نقش خود $\alpha = 0/6510$ بالا و قابل قبول بود.

ضریب پایایی، اعمال مذهبی زن و مرد نیز $\alpha = 0/8064$ نیز بالا و قابل قبول بود.

یافته‌ها توصیفی

جدول (۱) برخی آماره‌های مربوط به سن پاسخگویان و همسر آنها

گروه‌ها	میانگین	انحراف معیار	کمترین	بیشترین
زنان	۳۶/۱	۱۰/۸	۱۶	۶۲
همسران	۴۱/۴	۱۲	۲۰	۷۰

نتایج جدول بالا نشان می‌دهد میانگین سن زنان ۳۶ سال و همسران آنها ۴۱ سال است که به طور میانگین در حدود ۷ سال اختلاف سنی بین زنان و همسران آنها وجود دارد که شکاف چندان زیادی نیست.

^۱ Face validity

جدول (۲) برخی آماره های مربوط به سن ازدواج زوجین

میانگین	انحراف معیار	چارک اول	چارک دوم	چارک سوم	کمترین	بیشترین
۱۶/۲	۱۱/۵	۷	۱۵	۲۵	۱	۵۰

نتایج جدول بالا حاکی از آنست که به طور میانگین زوجین ۱۶/۲ است که ازدواج کرده اند. کمترین مدت ازدواج او بیشترین ۵۰ سال است. همچنین $7\frac{1}{4}$ سال $15\frac{1}{4}$ سال و $1\frac{1}{4}$ سوم نیز ۲۵ سال از ازدواج آنها می گذرد. میانگین سن زنان ۳۶ سال با کمترین مدت ازدواج او بیشترین ۵۰ سال است. همچنین $7\frac{1}{4}$ سال $15\frac{1}{4}$ سال و $1\frac{1}{4}$ سوم نیز ۲۵ سال از ازدواج آنها می گذرد.

جدول (۳) توصیف کلی بر حسب متغیرهای تحصیلات، شغل و نوع ازدواج زنان

متغیر	فراوانی و درصد		
	فراوانی	درصد	درصد تجمعی
تحصیلات	بی سواد	10	5.0
	ابتدایی	32	21.0
	راهنمایی	51	46.5
	زیر دیپلم و دیپلم	75	84.0
	فوق دیپلم	10	89.0
	لیسانس	21	99.5
	فوق لیسانس و بالاتر	1	100.0
	کل	200	100.0
وضعیت شغل	خانه دار	151	75.5
	شاغل	49	100.0
	کل	200	100.0
نوع ازدواج	غیر فامیلی	114	57.0
	فامیل دور	45	79.5
	فامیل نزدیک	41	100.0
	کل	200	20.5

جدول شماره ۳ نشان میدهد که ۴۶/۵ درصد زنان تحصیلاتی در حد راهنمایی و پایین تر دارند؛ ۳۷/۵ درصد زیردیپلم و دیپلم، ۱۰/۵ درصد لیسانس و تنها ۰/۵ درصد تحصیلات بالاتر از لیسانس دارند. همچنین نتایج نشان می دهد که ۷۵/۵ درصد زنان مورد مطالعه خانه دار و تنها ۲۴/۵ درصد شاغلند که این می تواند نوعی نابرابری نسبت به مردان باشد. نیز نتایج نشان میدهند که ۵۷ درصد ازدواج زنان مورد مطالعه فامیلی، ۲۲/۵ درصد فامیل دور و ۲۰/۵ درصد فامیل نزدیک بوده است که این آماره ها بیانگر آمار بالای ازدواج فامیلی در جامعه مورد مطالعه می باشد.

جدول (۴) توزیع پاسخگویان به ترتیب موارد خشونت در طول زندگی مشترک

کل	خیر	بلی	موارد خشونت علیه زنان
۱۹۵	۲۷/۵	۷۰/۰	داد زدن و عصبانیت
۱۹۴	۴۶/۰	۵۱/۰	برقراری رابطه جنسی بدون تمایل
۱۹۵	۴۷/۵	۵۰/۰	تصمیم نهایی راجع به موضوعی گرفتن با مرد
۱۹۵	۵۸/۵	۳۹/۰	سیلی زدن
۱۸۹	۵۸/۰	۳۶/۵	ترک خانه بعد از دعوا
۱۹۴	۶۱/۰	۳۶/۰	نگاه وحشتناک
۱۹۳	۴۳/۰	۳۵/۵	قهر و اخم کردن
۱۹۵	۶۴/۰	۳۳/۵	جلوگیری از دیدار با خانواده
۱۸۰	۵۹/۰	۳۱/۰	کوتاهی کردن در تربیت فرزندان
۱۹۲	۶۶/۵	۲۹/۵	تحقیر و توهین
۱۸۳	۶۲/۰	۲۹/۵	انتقاد و سرزنش خانواده و فامیل
۱۹۵	۶۸/۵	۲۹/۰	هل دادن یا کشیدن
۱۹۵	۶۸/۰	۲۹/۵	کتک زدن
۱۹۳	۶۸/۵	۲۸/۰	فحش و ناسزا گفتن
۱۹۴	۷۱/۵	۲۵/۵	متهم کردن به تنبل بودن و بی تفاوتی
۱۹۴	۷۵/۵	۲۱/۵	طرز لباس پوشیدن
۱۹۴	۷۹/۰	۱۸/۰	نارضایتی از رابطه جنسی
۱۹۵	۸۰/۰	۱۷/۵	کشیدن موها
۱۸۷	۷۷/۵	۱۶/۰	برآورده نکردن نیازهای مالی زن و فرزند
۱۹۵	۸۲/۰	۱۵/۵	تهدید به طلاق یا ازدواج
۱۹۴	۸۲/۰	۱۵/۰	ایجاد کبودی یا شکستن دست و پا
۱۹۵	۸۳/۰	۱۴/۵	شکستن وسایل و یادگاریها
۱۹۵	۹۰/۵	۷/۰	کتک زدن با چوب، شیلنگ و...
۱۹۴	۱۸/۵	۱/۵	سوءاستفاده از منابع خانواده

نتایج جدول پایین نشان می‌دهد خشونت‌هایی همچون: داد زدن و عصبانیت، برقراری رابطه جنسی بدون تمایل و تصمیم‌نهایی گرفتن از خشونت‌هایی است که ۵۰ و بیشتر از ۵۰ درصد پاسخگویان گفته‌اند که در طول زندگی مشترک تجربه کرده‌اند. و مواردی چون سوء استفاده از منابع خانواده، کتک زدن با چوب و سنگ و شکستن وسایل و یادگاریها کمترین درصد وقوع را داشته‌اند.

جدول (۵) توزیع پاسخگویان بر حسب خشونت خانگی

خشونت خانگی	فراوانی	درصد	درصد تجمعی
هرگز	25	12.5	12.6
کم (۱ تا ۲ بار)	112	56.0	69.2
	46	23.0	92.4
زیاد (۷ بار و بیشتر)	15	7.5	100.0
کل	200	100.0	

داده‌های جدول شماره ۵ حاکی از آنست که به طور کلی درجاتی از خشونت خانگی مردان علیه زنان وجود دارد به طوری که از ۲۰۰ نفر زنان مورد مطالعه ۲۳ درصد گفته‌اند که در یک سال گذشته خشونت خانگی را به طور متوسط تجربه کرده، ۷/۵ درصد گفته‌اند زیاد و چنانچه متوسط و زیاد را با هم ترکیب کنیم ۳۰/۵ درصد زنان به طور متوسط خشونت خانگی را از طرف همسران خود تجربه کرده‌اند، ۵۶ درصد گفته‌اند کم و ۱۲/۵ درصد هرگز خشونت خانگی را از طرف همسر خود تجربه نکرده‌اند.

جدول (۶) توزیع پاسخگویان بر حسب تجربه انواع خشونت در خانواده

درصد تجمعی	درصد	فراوانی	میزان	
			انواع خشونت	
68.4	67.0	134	هرگز	
92.9	24.0	48	کم (۱ تا ۲ بار)	
96.4	3.5	7	متوسط (۳ تا ۶ بار)	
100.0	3.5	7	زیاد (۷ بار و بیشتر)	
16.6	16.5	33	هرگز	
78.4	61.5	123	کم (۱ تا ۲ بار)	
94.0	15.5	31	متوسط (۳ تا ۶ بار)	
100.0	6.0	12	زیاد (۷ بار و بیشتر)	
53.3	52.5	105	هرگز	
73.6	20.0	40	کم (۱ تا ۲ بار)	
93.9	20.0	40	متوسط (۳ تا ۶ بار)	
100.0	6.0	12	زیاد (۷ بار و بیشتر)	
76.5	75.0	150	هرگز	
93.4	16.5	33	کم (۱ تا ۲ بار)	
98.5	5.0	10	متوسط (۳ تا ۶ بار)	
100.0	1.5	3	زیاد (۷ بار و بیشتر)	

داده های جدول بالا نشان می دهد که در یک سال گذشته به ترتیب ۶۷ درصد زنان هرگز، ۲۴ درصد به میزان کمی (۱ تا ۲ بار)، ۳/۵ درصد به طور متوسط (۳ تا ۶ بار) و ۳/۵ درصد نیز به میزان زیاد (بیش از ۷ بار) از طرف همسر خود مورد خشونت فیزیکی قرار گرفته اند. همچنین نتایج جدول حاکی از آنست که ۱۶/۵ درصد از زنان گفته اند که در یک سال گذشته هرگز خشونت روانی یا عاطفی را تجربه نکرده و ۶۱/۵ درصد به میزان کمی (۱ تا ۲ بار)، ۱۵/۵ درصد به طور متوسط (۳ تا ۶ بار) و ۶ درصد نیز گفته اند زیاد (۷ بار و بیشتر) خشونت عاطفی یا روانی را از طرف همسر خود تجربه کرده اند. از سوی دیگر داده های جدول نشان میدهد ۲۶ درصد از پاسخگویان در طول یکسال

گذشته به میزان متوسط و زیادی (۳ تا ۷ بار و بیشتر) از جانب همسر خود مورد خشونت جنسی قرار گرفته ۲۰ درصد به میزان کم (۱ تا ۲ بار) و ۵۲/۵ درصد گفته اند که هرگز مورد خشونت جنسی قرار نگرفته اند. نیز نتایج جدول نشان می دهد که از مجموع ۲۰۰ نفر پاسخگویان ۷۵ درصد هرگز، ۱۶/۵ درصد کم (۱ تا ۲ بار)، ۵ درصد متوسط و ۱/۵ درصد نیز گفته اند که زیاد مورد خشونت اقتصادی قرار گرفته اند.

تحلیل داده ها و آزمون فرضیات

فرضیه ۱: بین تحصیلات زوجین و هر یک از شاخصهای خشونت خانگی رابطه معنی داری وجود دارد.

جدول (۷) آزمون کندال برای همبستگی تحصیلات زوجین با شاخصهای خشونت خانگی

متغیرهای مستقل	آزمون کندال	خشونت عاطفی	خشونت فیزیکی	خشونت جنسی	خشونت اقتصادی
تحصیلات مردان	Kendall's tau_b	-.174(**)	-.186(**)	-.256(**)	-.158(*)
	Sig	.007	.005	.000	.017
	N	199	196	197	196
تحصیلات زنان	Kendall's tau_b	-.198(**)	-.264(**)	-.238(**)	-.134(*)
	Sig	.002	.000	.000	.046
	N	199	196	197	196

**p < 0/01 *p < 0/05

نتایج جدول فوق نشان می دهد که بین تحصیلات زنان و مردان با تمام شاخصهای خشونت خانگی علیه زنان رابطه هر چند نسبتاً ضعیف اما در سطح بالایی، معنی دار وجود دارد به این معنی که هر چه بر میزان تحصیلات زنان و مردان افزوده می شود از شاخصهای خشونت خانگی (عاطفی، فیزیکی، جنسی و اقتصادی) نیز کاسته می شود. همه این همبستگی ها در سطح ۱ درصد خطا یعنی با ۹۹ درصد اطمینان معنی دارند تنها برای شاخص خشونت اقتصادی رابطه مشاهده شده در سطح ۵ درصد یعنی با ۹۵ درصد اطمینان معنی دار است.

فرضیه ۲: بین تصور فرمانبردارانه زنان از نقش خود و میزان خشونت خانگی مردان علیه آنان رابطه معنی داری وجود دارد.

جدول (۸) توزیع خشونت خانگی علیه زنان بر حسب تصور فرمانبردارانه زنان از نقش خود

کل	تصور فرمانبردارانه زنان			خشونت خانگی
	مخالف	بینابین	موافق	
25	17	8	0	هرگز
12.6%	17.0%	13.8%	.0%	
112	59	35	18	کم
56.6%	59.0%	60.3%	45.0%	
46	20	11	15	متوسط
23.2%	20.0%	19.0%	37.5%	
15	4	4	7	زیاد
7.6%	4.0%	6.9%	17.5%	
198	100	58	40	کل
100.0%	100.0%	100.0%	100.0%	

$$-0/۲۳ = \text{nnn d}''''s \text{ aau-b} \quad \text{DF}=6 \quad \text{sig} =0/004 \quad \text{X}^2=19/1$$

نتایج جدول حاکی از آنست خشونت علیه زنان در همه سطوح تصور فرمانبردارانه زن از نقش خود به میزان کم وجود دارد (۴۵ درصد کم، ۶۰/۳ درصد متوسط و ۵۹ درصد زیاد). همچنین رابطه معکوسی بین تصور فرمانبردارانه زن از نقش خود و میزان خشونت خانگی علیه آنان وجود دارد به عبارتی هر چه زنان مخالف تصور فرمانبردارانه از نقش خود می باشد کمتر هم از جانب همسر مورد خشونت قرار گرفته اند. از مجموع ۱۰۰ نفر زنان که مخالف تصور فرمانبردارانه از نقش خود بوده اند ۱۷ درصد هرگز مورد خشونت همسر واقع نشده اند، ۵۹ درصد کم، ۲۰ درصد به طور متوسط و تنها ۴ درصد به میزان زیاد مورد خشونت واقع شده اند. از آن طرف از ۴۰ نفر زنانی که موافق تصور فرمانبردارانه از نقش خود بوده اند در مجموع ۵۵ درصد به میزان متوسط و زیاد مورد خشونت همسران شان واقع شده اند. همبستگی مشاهده شده بنابر آزمون کای اسکوئر (۱۹/۱) با درجه آزادی ۶ در سطح خطای ۱ درصد معنی دار است و مقدار این رابطه بر طبق آماره کندال (-۰/۲۳) نسبتاً

ضعیف و معکوس می باشد. بنابراین نتیجه می گیریم هر چه زنان در برابر تصور فرمانبردارانه از نقش خود مقاومت بیشتری دارند کمتر هم تحت خشونت همسران خود قرار می گیرند.

فرضیه ۳: بین تصور سلطه گرایانه مردان از نقش خود و میزان خشونت خانگی علیه زنان رابطه معنی داری وجود دارد.

جدول (۹) توزیع خشونت خانگی علیه زنان بر حسب تصور سلطه گرایانه مرد

کل	تصور سلطه گرایانه مرد			خشونت خانگی
	زیاد	متوسط	کم	
25	0	0	25	هرگز
12.6%	.0%	.0%	18.5%	
112	6	20	86	کم
56.6%	25.0%	51.3%	63.7%	
46	8	15	23	متوسط
23.2%	33.3%	38.5%	17.0%	
15	10	4	1	زیاد
7.6%	41.7%	10.3%	.7%	
198	24	39	135	کل
100.0%	100.0%	100.0%	100.0%	

$\chi^2=70$ DF=6 sig=0/000

نتایج جدول بالا حاکی از آنست که رابطه نسبتاً قوی و مستقیمی (۰/۴۵) بین تصور سلطه گرایانه مرد از نقش خود و خشونت علیه زنان وجود دارد. به طوری که از ۲۴ نفر زنانی که گفته اند همسران آنها به میزان زیاد تصور سلطه گرایانه از خود دارند ۷۵ درصد معتقد بوده اند که خشونت همسرانشان علیه آنها به طور متوسط و زیاد اعمال خشونت می کند و بر عکس از ۱۳۵ نفر زنانی که گفته اند همسران آنها به میزان کمی تصور سلطه گرایانه از نقش خود دارد بیشتر از ۸۷ درصد نیز گفته اند که همسران آنها به میزان کم یا هرگز خشونت علیه آنها اعمال نکرده اند. همبستگی مشاهده شده بنابر آزمون کای اسکوئر (۷۰) در سطح خطای کمتر از ۱ درصد معنی دار است مبنی

بر اینکه با ۹۹ درصد اطمینان این فرضیه تأیید می شود که هر چه مردان تصور سلطه گرایانه بیشتری از نقش خود داشته باشند به همان نسبت نیز علیه زنان خشونت اعمال می کنند.

فرضیه ۴: بین تصور فرمانبردارانه زن و تصور سلطه گرایانه مرد با هر یک از شاخصهای خشونت علیه زنان رابطه معنی داری وجود دارد.

جدول (۱۰) آزمون کندال برای همبستگی تصور فرمانبردارانه زن و تصور اقتدارگرایانه مرد با

شاخصهای خشونت خانگی

متغیرها	آزمون کندال	خشونت عاطفی	خشونت فیزیکی	خشونت جنسی	خشونت اقتصادی
تصور فرمانبردارانه	Kendall's tau_b	-.238(**)	-.240(**)	-.047	-.213(**)
زن از نقش خود	Sig. (2-tailed)	.000	.000	.437	.001
	N	199	196	197	196
تصور سلطه گرایانه مرد از نقش خود	Kendall's tau_b	.336(**)	.244(**)	.295(**)	.375(**)
	Sig. (2-tailed)	.000	.000	.000	.000
	N	196	197	196	199

**p < 0/01 *p < 0/05

نتایج جدول بالا حاکی از آنست که بین میزان تصور فرمانبردارانه زنان از نقش خود و هر یک از شاخصهای خشونت علیه زنان رابطه نسبتاً ضعیف و معکوسی وجود دارد؛ مبنی بر اینکه هر چه زنان کمتر تصور فرمانبردارانه از نقش خود داشته باشند به نسبت خشونت (عاطفی، فیزیکی، جنسی و اقتصادی) نیز از جانب شوهر علیه آنان کاهش می یابد. در واقع هر چه زنان به مبارزه خود علیه این تصور که زن باید مطیع و تحت سلطه مرد باشد ادامه می دهند به همان نسبت نیز انواع خشونت از جانب مردان علیه زنان فروکش می کند و روند نزولی دارد. همبستگی های مشاهده شده غیر از شاخص خشونت جنسی در سطح خطای کمتر از ۱ درصد یعنی با ۹۹ درصد اطمینان معنی دار و تأیید می شوند. شاید معنی دار نشدن شاخص خشونت جنسی به این دلیل است که مردان به هر حال چه زن سلطه پذیر باشد چه نباشد در روابط جنسی با همسران خود می خواهند مردانگی و برتری خود را به گونه ای نشان دهند و در این مورد زنان همچنان با چالش روبرو هستند. از طرفی با توجه به قسمت دوم جدول بین تصور سلطه گرایانه مردان و هر یک از شاخصهای خشونت همبستگی مثبت و مستقیمی و با شدت خشونت عاطفی (۰/۳۳) نسبتاً متوسط، خشونت فیزیکی

(۰/۲۴) نسبتاً ضعیف، خشونت جنسی (۰/۲۹) نسبتاً متوسط و خشونت اقتصادی (۰/۳۷) بالاتر از متوسط) وجود دارد به طوری که هر چه مردان تصور سلطه گرایانه تری از نقش خود دارند به همان نسبت نیز خشونت عاطفی، فیزیکی، جنسی و اقتصادی بیشتری نیز علیه زنان اعمال می کنند. همبستگی های مشاهده شده همگی در سطح خطای کمتر از ۱ درصد معنی دار و با ۹۹ درصد اطمینان تأیید می شوند.

بنابراین می توان نتیجه گرفت هر چه زنان از منابع قدرت بیشتری همچون تحصیلات بالا، استقلال اقتصادی و... برخوردار باشند این خود به گونه ای، موجب موازنه قوا با مردان و نوعی تعادل بین دو جنس در جامعه یا بالانس منجر خواهد شد که در آن تنش بین زنان و مردان به حداقل می رسد.

فرضیه ۵: بین پایبندی به انجام آداب و اعمال مذهبی مرد و خشونت علیه زنان رابطه معنی داری وجود دارد.

جدول (۱۱) توزیع خشونت خانگی علیه زنان بر حسب میزان پایبندی به انجام آداب و اعمال مذهبی

کل	پایبندی به انجام آداب و اعمال مذهبی			خشونت خانگی
	زیاد	متوسط	کم	
25 12.6%	12 21.8%	10 13.5%	3 4.3%	هرگز
112 56.6%	33 60.0%	39 52.7%	40 58.0%	کم
46 23.2%	9 16.4%	19 25.7%	18 26.1%	متوسط
15 7.6%	1 1.8%	6 8.1%	8 11.6%	زیاد
198	55	74	69	کل
100.0%	100.0%	100.0%	100.0%	

$\chi^2=13/3$ DF=6 sig=0/039

داده های جدول بالا نشان می دهد میزان خشونت علیه زنان سوای میزان پایبندی به انجام آداب و اعمال مذهبی به میزان کمی وجود دارد. (۵۸ درصد کم، ۵۲/۷ متوسط و ۶۰ درصد زیاد) همچنین رابطه معکوسی بین میزان خشونت علیه زنان و میزان پایبندی به انجام آداب و اعمال مذهبی وجود دارد، در حالی که مردان با درجه کم و متوسط مذهبی بودن، به ترتیب به میزان ۴/۳ و ۳۱/۵ درصد هرگز خشونت خانگی را علیه زنان اعمال نکرده اند، ۲۱/۸ از مردانی که به میزان زیاد مذهبی بوده اند هرگز خشونت خانگی را علیه زنان اعمال نکرده اند، همچنین اگر میزان متوسط و زیاد را با هم در نظر بگیریم، تنها ۱۸/۲ از مردانی که به میزان زیاد مذهبی بوده اند به طور متوسط و زیاد خشونت خانگی را علیه زنان اعمال کرده اند؛ در مقابل ۳۳/۸ و ۳۳/۷ درصد تجربه خشونت خانگی مردان علیه زنان با سطوح مذهبی متوسط و کم. تفاوت های مشاهده شده بنا بر آزمون کای اسکوئر (۱۳/۳) با درجه آزادی ۶ در سطح ۵ درصد یعنی با اطمینان ۹۵ درصد معنی دار است. همچنین مقدار رابطه خشونت خانگی و مذهبی بودن مردان براساس آماره کندال به میزان (۰/۲۰) می باشد که نسبتاً ضعیف و معکوس می باشد به طوری که هر چه مردان مذهبی ترند، خشونت خانگی کمتری نیز علیه زنان اعمال می کنند.

رگرسیون چند متغیره

در این قسمت بر اساس تحلیل رگرسیونی مهمترین عوامل تأثیرگذار بر خشونت علیه زنان را مشخص خواهیم کرد. روش مورد استفاده در تحلیل رگرسیونی روش (Stepwise) است.

جدول شماره (۱۲) متغیرهای مستقل تأثیر گذار بر خشونت علیه زنان

متغیرهای مستقل	R	R Square	نسبت F	sig
۱- تصور سلطه گرایانه مرد از خود ۲- میزان پایبندی به انجام آداب و اعمال مذهبی مرد ۳- انجام وظایف منزل توسط زن	۰/۵۰	۰/۲۵	۲۰	۰/۰۰۱

بنابر جدول (۱۲) از مجموع متغیرهای مستقل تحقیق تنها سه متغیر (تصور سلطه گرایانه مرد، پایبندی به انجام آداب و اعمال مذهبی و میزان انجام کارهای منزل توسط زن) شرایط احراز باقی ماندن در معادله را پیدا کردند. r^2 چندگانه به دست آمده به میزان ۰/۵۰ نشان می دهد که مدل رگرسیون خطی حاضر، به طور متوسط می تواند برای پیش بینی متغیر وابسته استفاده شود.

همچنین با توجه به مقدار F بدست آمده برابر با ۲۰ و سطح معنی داری مشاهده شده کمتر از ۱ درصد ($P < ۰/۰۱$) با ۹۹ درصد اطمینان می توانیم این فرضیه صفر را رد کنیم که بین خشونت علیه زنان و متغیرهای مستقل باقی مانده در معادله رابطه خطی وجود ندارد و لاقلاً یکی از ضرایب رگرسیونی جامعه صفر نیست. همچنین R2 نشان از این میدهد که ۲۵ درصد متغیر وابسته (خشونت علیه زنان) به وسیله متغیرهای (تصور سلطه گرایانه مرد از نقش خود، پایبندی به انجام آداب و اعمال مذهبی، و میزان انجام وظایف منزل توسط زن) تبیین می شود و ۷۵ درصد باقی مانده مربوط به متغیرهایی است که در این تحقیق نیامده است.

جدول شماره (۱۳) ضرایب رگرسیونی معمولی (b) و استاندارد شده (Beta) متغیرهای مستقل تأثیر گذار بر خشونت علیه زنان

متغیرهای مستقل	ضرایب رگرسیونی b	ضرایب استاندارد شده Beta	t	Sig
مقدار ثابت معادله	۰/۱۲۶	۰	۰/۴۶	۰/۶۴
۱- تصور سلطه گرایانه مرد از خود	۰/۳۳۸	۰/۳۶۷	۵/۴۸	۰/۰۰۰
۲- پایبندی به انجام آداب و اعمال مذهبی	-۰/۲۷۵	-۰/۱۸	-۲/۷	۰/۰۰۰
۳- انجام وظایف منزل توسط زن	۰/۵۴۵	۰/۱۴۸	۲/۲۲	۰/۰۰

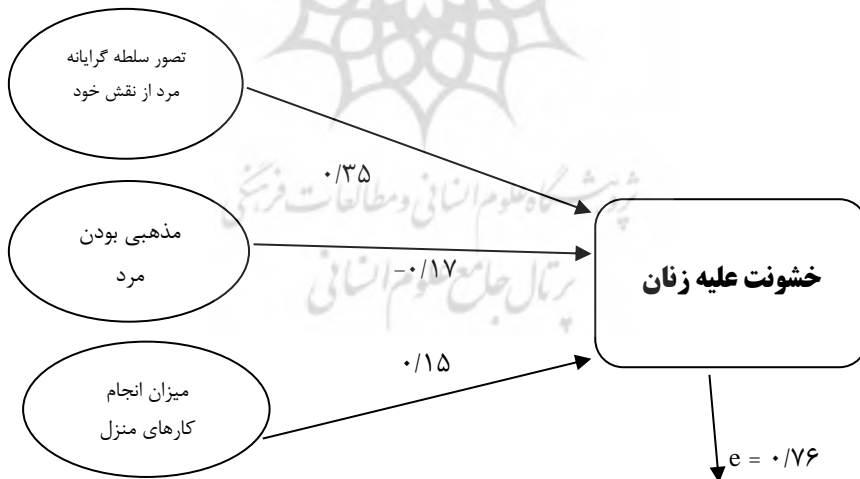
از سه متغیر باقی مانده در معادله رگرسیونی دو متغیر تأثیر مثبت و افزایشی در خشونت علیه زنان داشته اند (تصور سلطه گرایانه مرد از نقش خود و میزان انجام وظایف منزل توسط زن) و متغیر دیگر (میزان پایبندی به انجام آداب و اعمال مذهبی مرد) اثر معکوس و منفی بر خشونت علیه زنان داشته است. یعنی با افزایش تصور سلطه گرایانه مردان از نقش خود و میزان انجام وظایف منزل توسط زن بر خشونت مردان علیه آنان نیز افزوده می شود. همچنین هر چه مردان مذهبی تر باشند به همان نسبت خشونت علیه زنان در آنان کاهش می یابد، در این میان از روی مقادیر استاندارد شده بتا می توان قضاوت کرد که کدام متغیر اثر بیشتری بر متغیر وابسته داشته است. تصور سلطه گرایانه مرد ($\beta = ۰/۳۶$) بیشترین تأثیر را بر متغیر وابسته یعنی خشونت علیه زنان داشته است بعد آن میزان مذهبی بودن مرد ($\beta = -۰/۱۸$) و سپس میزان انجام وظایف منزل توسط زن

(Beta ۰/۱۴) می توان معادله رگرسیونی زیر را برای پیش بینی میزان خشونت علیه زنان بر روی یک مقیاس ۰ تا ۳ تنظیم کرد.

(میزان انجام وظایف منزل توسط زن) $۰/۵۴ +$ (میزان پایبندی به انجام آداب و اعمال مذهبی مرد) $۰/۲۷ -$ (تصور سلطه گرایانه مرد) $۰/۳۳ + ۰/۱۲ =$ خشونت علیه زنان

این معادله حاکی از آن است که به فرض ثابت فرض کردن اثر بقیه متغیرها، خشونت علیه زنان در یک مقیاس ۰، تا ۳ به میزان $۰/۱۲$ می باشد. دیگر اینکه در ازای یک واحد تغییر در تصور سلطه گرایانه مرد از نقش خود به مقدار $۰/۳۳$ بر خشونت علیه زنان توسط مردان اضافه می شود همچنین در ازای یک واحد تغییر در میزان مذهبی بودن مرد به مقدار $۰/۲۷$ خشونت علیه زنان کاسته می شود، و در نهایت در ازای یک واحد تغییر در میزان انجام وظایف منزل توسط زن به میزان $۰/۵۴$ بر خشونت مردان علیه زنان افزوده می شود.

در ادامه برای کشف دقیق تر و ساز و کار تأثیر متغیرها بر یکدیگر از تحلیل مسیر استفاده می کنیم. در تحلیل مسیر از R^2 استفاده می شود از این رو می توان میزان مناسب بودن مدل را ارزیابی کرد و با استفاده از وزن بتا مقدار اثر هر متغیر را تعیین کرد. علاوه بر این تحلیل مسیر مشخص می کند اثر هر متغیر تا چه حد مستقیم است و تا چه حد غیرمستقیم.



نتایج تحلیل مسیر بالا نشان میدهد که متغیر تصور سلطه گرایانه مرد و میزان انجام کارهای خانه توسط زن تأثیر مثبتی بر خشونت علیه زنان دارند و متغیر پایبندی به انجام آداب و اعمال مذهبی مرد تأثیر منفی و معکوسی بر خشونت علیه زنان دارد. همچنین مقادیر بتا نشان میدهد که متغیر (تصور سلطه گرایانه مرد از خود بیشترین تأثیر (۰/۳۵) را بر متغیر وابسته دارد، در مرتبه بعد (میزان پایبندی به انجام آداب و اعمال مذهبی مرد ۰/۱۷-) و سپس میزان انجام امور منزل توسط زن (۰/۱۵) قرار دارد.

حال در این جا برای دستیابی به این موضوع که مدل علی ارائه شده در دیاگرام تحلیل مسیر چه میزان از واریانس متغیر وابسته را تبیین می کند، باید از ضریب تعیین (R^2) کمک گرفت.

$$R^2 = 1 - e^2$$

مقدار ضریب تعیین در مدل حاضر برابر با ۰/۱۸ می باشد یعنی ۱۸ درصد از مجموع تغییرات متغیر وابسته توسط مدل تحلیلی فوق تبیین می شود. از طریق R^2 می توان ضریب خطا یا مقدار e را نیز محاسبه کرد.

$$R^2 = 1 - e^2$$

$$0/23 = 1 - e^2$$

$$1 - 0/238 = e^2 = 0/76$$

بنابر این می توان گفت مدل علی بدست آمده ۰/۷۶ درصد از متغیر وابسته را تبیین نمی کند.

نتیجه گیری و بحث

خشونت خانگی علیه زنان یک پدیده جهانی و به دلایلی مانند شرم، حیا و ترس در اکثر موارد از نظرها دور و یا سعی در پنهان نمودن آن بوده است و اینکه در بسیاری از مواقع اگر زنان نیز آنرا بیان کنند از طرف اطرافیان مورد سرزنش قرار می گیرند و مقصر شناخته می شوند. این مسئله سبب می شود تا زنان از اینکه نتوانسته اند صبر و تحمل بیشتر در زندگی به خرج دهند و زندگی را به کام خود و فرزندان تلخ کرده اند بیشتر احساس گناه کنند، بنابراین زنان مورد انواع خشونت ها در خانواده قرار می گیرند و تا زمانی که دیگر هیچگونه صبر و تحملی نداشته باشند، آنرا تحمل می کنند و دم بر نمی آورند و زمانی اقداماتی، هر چند کوچک، انجام می دهند که خشونت علیه آنان اثرات منفی خود را بر جسم و روح آنان گذاشته و دیگر نمی توانند روال عادی زندگی خود را طی کنند.

خشونت پیامدهای منفی روحی-روانی و حتی جسمی فراوانی نه تنها برای فرد (زن) بلکه برای فرزندان نیز به دنبال دارد. و علاوه بر اینکه سبب می شود که زن احساس ناتوانی کند و نتواند وظایفش را به عنوان یک مادر یا همسر به خوبی ایفا کند بلکه سبب انواع بیماریهای روحی از جمله افسردگی، اضطراب و از بین رفتن اعتماد به نفس آنها می شود.

اگرچه در گذشته تصور بر این بوده است، افرادی دست به اعمال خشن می‌زنند که مشکلات شخصیتی و روانی دارند، اما تحقیقات انجام شده در جوامع مختلف تأثیر عوامل اجتماعی را نشان داده است. از جمله این عوامل شیوه جامعه‌پذیری نقش‌های جنسیتی، و تحصیلات زوجین می‌باشد. اکنون با توجه به یافته‌های تحقیق که پیش‌تر مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفت نتایج بدست آمده در این تحقیق ذکر خواهد شد.

بحث و نتیجه گیری

در این پژوهش جامعه آماری ما زنان متأهل ساکن شهر کرمانشاه می‌باشند. پاسخگویان در سنین حداقل ۱۶ سال و حداکثر ۶۲ سال هستند. میانگین سن زنان ۳۶ سال و همسران آنها ۴۱ سال است که به طور میانگین در حدود ۷ سال اختلاف سنی بین زنان و همسران آنها وجود دارد که شکاف چندان زیادی نیست.

میانگین مدت ازدواج زوجین ۱۶/۷ سال است. کمترین مدت ازدواج ۱ سال و بیشترین مدت ۵۰ سال است. از نظر میزان تحصیلات، ۴۶/۵ درصد زنان تحصیلاتی در حد راهنمایی و پایین‌تر دارند؛ ۳۷/۵ درصد زیر دیپلم و دیپلم، و تنها ۱۱ درصد تحصیلات دانشگاهی دارند.

اغلب زنان (۷۵/۵ درصد) خانه‌دار هستند و تنها ۲۴/۵ درصد شاغل هستند. میانگین درآمد زنان ۸۴ هزار تومان است درحالی‌که همسران آنها به طور متوسط ۴۲۴ هزار تومان درآمد دارند و بالاترین درآمد زنان نیز ۲۰۰ هزار تومان می‌باشد. در مورد تعداد فرزندان، میانگین زنان مورد مطالعه ۲/۴ فرزند دارند. کمترین تعداد فرزند ۰ و بیشترین تعداد ۹ فرزند می‌باشد. ۵۷ درصد ازدواج زنان مورد مطالعه غیر فامیلی، ۲۲/۵ درصد فامیل دور و ۲۰/۵ درصد فامیل نزدیک بوده است.

همچنین نتایج نشان می‌دهد زنان به مراتب از همسران خود مذهبی‌ترند به طوریکه ۹۰ درصد زنان به میزان متوسط و زیاد مذهبی هستند در حالی‌که همسران آنها حدود ۶۵ درصد متوسط به بالا مذهبی هستند همچنین ۳۵/۵ درصد همسران به میزان کمی مذهبی هستند در حالی‌که تنها ۹/۵ درصد زنان کم مذهبی بوده‌اند.

نتایج مربوط به متغیر وابسته

متغیر وابسته در پژوهش حاضر خشونت علیه زنان در خانواده (همسرآزاری) می‌باشد که در چهار بعد خشونت روانی یا عاطفی، جسمی، جنسی و اقتصادی مورد بررسی قرار گرفته‌اند. که به طور کلی درجاتی از خشونت خانگی مردان علیه زنان وجود دارد، به طوری که از ۲۰۰ نفر زنان مورد مطالعه ۳۰/۵ درصد زنان به طور متوسط و زیاد خشونت خانگی را تجربه کرده‌اند، ۵۶ درصد

گفته اند کم و تنها ۱۲/۵ درصد گفته اند هرگز خشونت خانگی را از طرف همسر خود تجربه نکرده اند. اما بطور کلی خشونت هایی همچون: داد زدن و عصبانیت، برقراری رابطه جنسی بدون تمایل و تصمیم نهایی گرفتن از خشونت هایی بود که بیش از ۵۰ درصد پاسخگویان گفته اند که در طول زندگی مشترک تجربه کرده اند. و مواردی چون سوء استفاده از منابع خانواده، کتک زدن با چوب و سنگ و شکستن وسایل و یادگارها کمترین درصد وقوع را داشته اند.

۱۶/۵ درصد از زنان گفته اند که در یک سال گذشته هرگز خشونت روانی یا عاطفی را تجربه نکرده اند. ۶۱/۵ درصد گفته اند که به میزان کمی (۱ تا ۲ بار)، ۲۱/۵ درصد گفته اند به طور متوسط و زیاد (۳ تا ۷ بار و بیشتر) خشونت عاطفی یا روانی را تجربه کرده اند.

در یک سال گذشته ۶۷ درصد زنان هرگز مورد خشونت فیزیکی قرار نگرفته اند، ۲۴ درصد به میزان کمی (۱ تا ۲ بار) از جانب همسر خود مورد خشونت فیزیکی قرار گرفته اند، ۳/۵ درصد به طور متوسط (۳ تا ۶ بار) و ۳/۵ درصد نیز به میزان زیاد (بیش از ۷ بار) مورد خشونت فیزیکی قرار گرفته اند.

۲۶ درصد از پاسخگویان گفته اند که در طول یکسال گذشته به میزان متوسط و زیادی (۳ تا ۷ بار و بیشتر) از جانب همسر خود مورد خشونت جنسی قرار گرفته اند. ۲۰ درصد گفته اند به میزان کم (۱ تا ۲ بار) و ۵۲/۵ درصد گفته اند که هرگز مورد خشونت جنسی قرار نگرفته اند. از مجموع ۲۰۰ نفر پاسخگویان ۷۵ درصد گفته اند که هرگز مورد خشونت اقتصادی از جانب همسر قرار نگرفته اند. ۱۶/۵ درصد گفته اند کم (۱ تا ۲ بار)، ۵ درصد متوسط و ۱/۵ درصد نیز گفته اند که زیاد مورد خشونت اقتصادی قرار گرفته اند. بطور کلی می توان گفت بیشترین خشونت رایج در جامعه مورد تحقیق مربوط به خشونت روانی می باشد، ۸۴ درصد از پاسخگویان مورد خشونت قرار گرفتند یعنی تنها ۱۶/۵ درصد هرگز مورد خشونت قرار نگرفتند. کمترین میزان خشونت مربوط به خشونت اقتصادی است ۷۵ درصد هرگز مورد خشونت قرار نگرفته اند. با مروری بر فرضیات تحقیق و استدلال آماری آنها سعی بر آنست که تأثیرات متغیرهای مستقل بر خشونت علیه زنان سنجیده شود و در این راستا از ضرایب همبستگی، آزمون کندال و تحلیل رگرسیون چند متغیری بهره می جویم.

تفسیر نتایج مربوط به فرضیه های اصلی تحقیق

نتایج تحقیق نشان می دهد رابطه معکوسی بین میزان تحصیلات زن و خشونت خانگی علیه وی وجود دارد. به طوری که ۳۱/۸ از زنان با تحصیلات لیسانس و بالاتر هرگز خشونت خانگی را تجربه نکرده اند یعنی هرچه میزان تحصیلات زنان بالاتر بوده میزان خشونت علیه آنان کمتر بوده است. تفاوت های مشاهده شده بنابر آزمون مربع کای (۱۶) در سطح ۵ درصد اطمینان معنی دار

است ($p < 0/05$). همچنین مقدار آماره کندال میزان رابطه بین میزان تحصیلات و خشونت خانگی را نسبتاً ضعیف و معکوس نشان میدهد ($-0/23$)؛ بدین معنی که هر چه بر میزان تحصیلات زنان افزوده شود از میزان خشونت خانگی همسران علیه آنان کاسته می شود. به عبارتی تحصیلات برای زنان نوعی منبع قدرت و عامل بازدارنده در برابر مردان است. بنابراین این فرضیه با اطمینان ۹۵ درصد تأیید می شود. همچنین معلوم گشت که رابطه معکوسی بین میزان تحصیلات مردان و خشونت خانگی علیه زن وجود دارد. به طوری که $30/1$ زنان اعتقاد دارند که همسران با تحصیلات لیسانس و بالاتر هرگز خشونت خانگی را علیه آنان اعمال نکرده اند. تفاوت های مشاهده شده بنابر آزمون مربع کای (۲۰) در سطح ۱ درصد اطمینان معنی دار است ($p < 0/01$). همچنین مقدار آماره کندال میزان رابطه بین میزان تحصیلات مردان و خشونت خانگی علیه زنان را نسبتاً ضعیف و معکوس نشان میدهد ($-0/21$)؛ بدین معنی که هر چه بر میزان تحصیلات مردان نیز افزوده شود از میزان خشونت خانگی علیه زنان کاسته می شود. بنابراین می توان گفت بین تحصیلات زنان و مردان با تمام شاخص های خشونت خانگی علیه زنان رابطه هرچند نسبتاً ضعیف اما در سطح بالایی معنی دار وجود دارد به این معنی که هر چه بر میزان تحصیلات زنان و مردان افزوده می شود از شاخصهای خشونت خانگی (عاطفی، فیزیکی، جنسی و اقتصادی) نیز کاسته می شود. همه این همبستگی ها در سطح ۱ درصد خطا یعنی با ۹۹ درصد اطمینان معنی دارند تنها برای شاخص خشونت اقتصادی رابطه مشاهده شده در سطح ۵ درصد یعنی با ۹۵ درصد اطمینان معنی دار است. از سوی دیگر نتایج نشان میدهد در حالی که زنان با سطوح مذهبی بودن کم و متوسط به ترتیب به میزان $5/6$ و $7/6$ درصد هرگز خشونت خانگی را تجربه نکرده اند، $23/3$ از زنانی که به میزان زیاد مذهبی بوده اند هرگز خشونت خانگی را تجربه نکرده اند. همچنین اگر میزان متوسط و زیاد را با هم در نظر بگیریم، تنها $18/3$ از زنانی که به میزان زیاد مذهبی بوده اند به طور متوسط و زیاد خشونت خانگی را تجربه کرده اند در مقابل، $37/8$ و $27/8$ درصد تجربه خشونت خانگی زنان با سطوح مذهبی متوسط و کم. تفاوت های مشاهده شده بنا بر آزمون کای اسکوتر ($14/3$) در سطح ۵ درصد یعنی با اطمینان ۹۵ درصد معنی دار است. همچنین مقدار رابطه خشونت خانگی و مذهبی بودن زنان بر اساس آماره کندال به میزان ($-0/18$) می باشد که نسبتاً ضعیف و معکوس می باشد به طوری که هر چه زنان مذهبی ترند، خشونت خانگی مردان علیه آنها نیز کمتر است. بنابراین فرضیه دوم نیز با ۹۵ درصد اطمینان برای زنان تأیید می شود. نیز رابطه معکوسی بین میزان خشونت علیه زنان و میزان مذهبی بودن مردان وجود دارد، در حالی که مردان با درجه کم و متوسط مذهبی بودن، به ترتیب به میزان $4/3$ و $31/5$ درصد هرگز خشونت خانگی را علیه زنان اعمال نکرده اند، $21/8$ از مردانی که به میزان زیاد مذهبی بوده اند هرگز خشونت خانگی را علیه زنان اعمال نکرده اند. همچنین اگر میزان متوسط

و زیاد را با هم در نظر بگیریم، تنها ۱۸/۲ از مردانی که به میزان زیاد مذهبی بوده اند به طور متوسط و زیاد خشونت خانگی را علیه زنان اعمال کرده اند؛ در مقابل ۳۳/۸ و ۳۳/۷ درصد تجربه خشونت خانگی مردان علیه زنان با سطوح مذهبی متوسط و کم. تفاوت های مشاهده شده بنا بر آزمون کای اسکوئر (۱۳/۳) در سطح ۵ درصد یعنی با اطمینان ۹۵ درصد معنی دار است. همچنین مقدار رابطه خشونت خانگی و مذهبی بودن مردان بر اساس آماره کندال به میزان (۰/۲۰-) می باشد که نسبتاً ضعیف و معکوس می باشد به طوری که هر چه مردان مذهبی ترند، خشونت خانگی کمتری نیز علیه زنان اعمال می کنند. بنابراین زیر فرضیه دوم نیز با ۹۵ درصد اطمینان برای مردان تأیید می شود.

جمع بندی و نتیجه گیری

در تحقیق حاضر شیوه جامعه پذیری نقش های جنسیتی با سه شاخص تصور اقتدارگرایانه مرد از نقش خود، تصور فرمانبردارانه زن از نقش خود و تفکیک نقش های جنسیتی زن و مرد در خانواده سنجیده شد که بین میزان تصور فرمانبردارانه زنان از نقش خود و هر یک از شاخص های خشونت علیه زنان رابطه نسبتاً ضعیف و معکوسی وجود دارد مبنی بر اینکه هر چه زنان کمتر تصور فرمانبردارانه از نقش خود داشته باشند به نسبت خشونت (عاطفی، فیزیکی، جنسی و اقتصادی) نیز از جانب شوهر علیه آنان کاهش می یابد. در واقع هر چه زنان به مبارزه خود علیه این تصور که زن باید مطیع و تحت سلطه مرد باشد ادامه می دهند به همان نسبت نیز انواع خشونت از جانب مردان علیه زنان فروکش می کند و روند نزولی دارد. شاید معنی دار نشدن شاخص خشونت جنسی به این دلیل است که مردان به هر حال چه زن سلطه پذیر باشد چه نباشد در روابط جنسی با همسران خود می خواهند مردانگی و برتری خود را به گونه ای نشان دهند و در این مورد زنان همچنان با چالش روبرو هستند. از طرفی بین تصور سلطه گرایانه مردان و هر یک از شاخص های خشونت همبستگی مثبت و مستقیمی و با شدت (خشونت عاطفی (۰/۳۳) نسبتاً متوسط، خشونت فیزیکی (۰/۲۴) نسبتاً ضعیف، خشونت جنسی (۰/۲۹) نسبتاً متوسط و خشونت اقتصادی (۰/۳۷) بالاتر از متوسط وجود دارد به طوری که هر چه مردان تصور سلطه گرایانه تری از نقش خود دارند به همان نسبت نیز خشونت عاطفی، فیزیکی، جنسی و اقتصادی بیشتری نیز علیه زنان اعمال می کنند. بنابراین می توان نتیجه گرفت هر چه زنان از منابع قدرت بیشتری همچون تحصیلات بالا، استقلال اقتصادی و... برخوردار باشند این خود به گونه ای، موجب موازنه قوا با مردان و نوعی تعادل بین دو جنس در جامعه یا بالانس منجر خواهد شد که در آن تنش بین زنان و مردان به حداقل می رسد.

بین میزان انجام وظایف منزل توسط زنان و میزان خشونت علیه آنان رابطه مستقیم و هر چند ضعیفی وجود دارد به طوری که هر چه زنان وظایف منزل را بیشتر انجام میدهند به همان نسبت بیشتر تحت خشونت همسران خود واقع می شوند و این رابطه برای شاخص های خشونت روانی، فیزیکی و اقتصادی نیز صدق می کند. اما با خشونت جنسی رابطه معنی داری ندارد. در واقع هر چه زنان نقش سنتی خود یعنی منفعل بودن، اطاعت از شوهر و خانه داری را به عنوان نقش اصلی خود پذیرفته باشند بیشتر مورد خشونت شوهر قرار می گیرند و زنان خشونت شوهر را با توجه نقشهای اقتدارگرایانه مرد امری طبیعی می پندارند و حتی گاهی خود زنان اجازه انجام امور داخل خانه را به مردان نمی دهند. اما هیچ رابطه معنی داری بین میزان انجام وظایف منزل توسط مردان و یا وقتی که زن و مرد هردو با هم وظایف منزل را انجام می دهند و میزان خشونت علیه زنان وجود ندارد. در واقع مردان چه در کارهای منزل مشارکت کنند و چه نکنند میزان خشونت همچنان ثابت است. اما بین میزان انجام وظایف منزل توسط دیگر اعضای خانواده و میزان خشونت رابطه ضعیف و معکوسی وجود دارد یعنی هر چه دیگر اعضای خانواده وظایف منزل را بیشتر انجام دهند خشونت مردان علیه زنان در خانه کمتر می شود. و این شاید به این دلیل است که چنانچه دیگر اعضای خانواده در امور منزل کمک کنند این مسأله به رفع تنش بین زن و شوهر کمک کرده و میزان خشونت از جانب همسران را کاهش میدهد. البته این همبستگی تنها برای شاخص خشونت اقتصادی معنادار است. بنابراین می توان گفت در مورد تفکیک نقشهای جنسیتی فرضیه ما تایید می شود. همچنین R^2 نشان از این میدهد که ۲۵ درصد متغیر وابسته (خشونت علیه زنان) به وسیله متغیرهای (تصور سلطه گرایانه مرد از نقش خود، میزان مذهبی بودن مرد، و میزان انجام وظایف منزل توسط زن) تبیین می شود و ۷۵ درصد باقی مانده مربوط به متغیرهایی است که در این تحقیق نیامده است. از سه متغیر باقی مانده در معادله رگرسیونی دو متغیر تأثیر مثبت و افزایشی در خشونت علیه زنان داشته اند (تصور سلطه گرایانه مرد از نقش خود و میزان انجام وظایف منزل توسط زن) و متغیر دیگر (میزان مذهبی بودن مرد) اثر معکوس و منفی بر خشونت علیه زنان داشته است. یعنی با افزایش تصور سلطه گرایانه مردان از نقش خود و میزان انجام وظایف منزل توسط زن بر خشونت مردان علیه آنان نیز افزوده می شود. همچنین هر چه مردان مذهبی تر باشند به همان نسبت خشونت علیه زنان در آنان کاهش می یابد. متغیر تصور سلطه گرایانه مرد ($\beta = 0.36$) بیشترین تأثیر را بر متغیر وابسته یعنی خشونت علیه زنان داشته است بعد آن میزان مذهبی بودن مرد (-0.18) و سپس میزان انجام وظایف منزل توسط زن ($\beta = 0.14$). نتایج تحلیل مسیر نیز نشان میدهد که متغیر تصور سلطه گرایانه مرد و میزان انجام کارهای خانه توسط زن تأثیر مثبتی بر خشونت علیه زنان دارند و متغیر مذهبی بودن مرد تأثیر منفی و معکوسی بر خشونت علیه زنان دارد.

همچنین مقادیر بتا نشان میدهد که متغیر (تصور سلطه گرایانه مرد از خود بیشترین تأثیر (۰/۳۵) را بر متغیر وابسته دارد، در مرتبه بعد (میزان مذهبی بودن مرد ۰/۱۷-) و سپس میزان انجام امور منزل توسط زن (۰/۱۵) قرار دارد. حال در این جا برای دستیابی به این موضوع که مدل علی ارائه شده در دیاگرام تحلیل مسیر چه میزان از واریانس متغیر وابسته را تبیین می کند، باید از ضریب تعیین (R^2) کمک گرفت.

$$R^2 = 1 - e^2$$

مقدار ضریب تعیین در مدل حاضر برابر با ۰/۱۸ می باشد یعنی ۱۸ درصد از مجموع تغییرات متغیر وابسته توسط مدل تحلیلی فوق تبیین می شود. از طریق R^2 می توان ضریب خطا یا مقدار e را نیز محاسبه کرد.

$$R^2 = 1 - e^2$$

$$0/23 = 1 - e^2$$

$$1 - 0/23 = e^2 = 0/76$$

بنابر این می توان گفت مدل علی بدست آمده ۰/۷۶ درصد از متغیر وابسته را تبیین نمی کند.

پیشنهادها و ارائه راهکار

با توجه به مطالعات انجام شده و نتایج این تحقیق به منظور مقابله با خشونت علیه زنان در خانواده اقدامات اساسی در زمینه فرهنگی و اجتماعی لازم و ضروری به نظر می رسد. براین اساس موارد ذیل پیشنهاد می گردد.

- تغییر نگرش ها و باورهای فرهنگی

همانگونه که نتایج نشان داد نگرشها قالبی بسیاری در مورد نقش زن و مرد و تصور اقتدارگرایانه مرد از نقش خود وجود دارد. بنابراین یکی از راهها، تغییر این نگرشها می باشد. که این امر از طریق مبارزه با اعتقادات فرهنگی و ساختارهای اجتماعی می تواند صورت گیرد. و برای این کار آموزش زنان و مردان و تغییر نگرش آنها نسبت به جنسیت هم لازم و ضروری است و نیز تغییر تلقی مردان از نقش جنسیتی خود. این کار می تواند از طریق رسانه ها و مخصوصاً از طریق روزنامه ها و همچنین کارگاههای آموزشی مشاوره ای صورت گیرد.

-افزایش سطح سواد و تحصیلات زنان به منظور دستیابی به آگاهی های بیشتر و

کسب منابع قدرت.

بی سواد و عدم آگاهی زنان از حق و حقوق خود یکی از علل اصلی خشونت علیه زنان می باشد. همچنین نداشتن سواد و عدم آگاهی سبب می شود زنان راه های قانونی مبارزه با خشونت را ندانند و در صورت بروز خشونت، کاری جز تحمل نداشته باشند. همچنین بالا بردن سطح تحصیلات و

آگاهی زنان در شیوه تربیت فرزندان و برخورد آنان با مسائل تنش‌زا در خانواده مؤثر خواهد بود. تحویلات زنان سبب ایجاد ضرورت‌های شغلی برای آنان می‌گردد و این امر سبب استقلال اقتصادی زنان به عنوان یکی از منابع قدرت در خانواده می‌گردد.

-گسترش برابری نقش‌های جنسیتی زن و مرد در خانواده

برابری نقش‌های جنسیتی از طریق آموزش مخصوصاً از طریق برنامه‌های تلویزیونی و سریال‌های تلویزیونی می‌تواند سبب کاهش تفاوت‌های جنسیتی و در نتیجه تفکیک نقش‌های جنسیتی شود. بنابراین گسترش مشارکت مردان در کارهای خانه و مراقبت از فرزندان را به دنبال خواهد داشت. که از طرفی سبب از بین رفتن تصور اقتدارگرایانه و تصور منفعل و سلطه‌پذیر زن می‌شود و از طرف دیگر زنان فرصت بیشتر برای اشتغال در بیرون خواهند داشت این امر سبب بهتر شدن سطح زندگی و رفاه خانواده خواهد شد. که خود عاملی در کاهش خشونت است و استقلال اقتصادی زنان را نیز فراهم می‌آورد.

-بالا بردن سطح آگاهی دینی و ارزشهای اسلامی

همانگونه که نتایج تحقیق نشان داد هرچه زنان و مردان پایبندی به انجام آداب و اعمال مذهبی را رعایت کنند میزان خشونت کاهش می‌یافت بنابراین تقویت دیدگاه‌های دینی می‌تواند بعنوان یکی از راهکارهای جلوگیری از خشونت باشد.

References:

- Abut,Plama.Wallace,Chlorine(2001),Sociology of Women,Translation:Manizheh Najm Iraqi,Tehran,Ney Publishing.
- Achular, Margaret(1992),Freedom From Violence, Sours book,New York.
- Atkinson,Richards;Atkinson, Rital;Hilgard, Ernester(1989),The field of psychology.Translation:Mohammad Taghi Barahani and others in Tehran,Roshd Publications.
- Baruah ,Arunima (2004),"The Soft Target:Crime Against Women",Sours Book:Newdelhi.
- Bostan, Hussein(2003),Family functions from the perspective of Islam and feminism, Proceedings of the seminary and university,ninth year, No. 35, p 33
- Begarzaei, Parviz(2003),Investigating the factors influencing men's violence against women in the family,Master Thesis in Women's Studies, Allameh Tabatabai University.
- Bandura, Albert(1993),Learning Theories,Translation: Farhad Maher,Shiraz, Rahgshah Publishing.
- Cook, SandyY Bessant,Judith(1997),Women's Encounters With Violence, SAGE,Inc.

- Dehghan Fard, Razieh(1999),A Study of the Impact of Types of Relationships in Your Family Against Women,Case of Tehran, Master Thesis in Sociology,Al-Zahra University.
- Dixon, Louise;Browne, Kevin (2003),"The Heterogeneity of Spouse Abuse:a Review.
- Dvas, D.A.(2007), Survey in Social Research,Translation:Houshang Naeini, Tehran, Ney Publishing.
- Darvishpour, Mehrdad(1999),Why are men encouraged to use violence against women? , Journll of Womnn,oo ume 8, uu mbr 56, pp. 50-56.
- Dicknision, E.Goerge Slaming,R Micheal(1990),Understanding Families,Allgnab Bocan.
- Ezazi,sahla(2001),Family of Sociology,Tehran,Roshangaran Publications and Women's Studies.
- Ezazi,sahla(2002),Domestic violence or beatings of women,Tehran,Sally Publishing.
- Fattahi Mofrah, Maryam(2001),Investigation of the situation of violence against women in Tehran families,Master Thesis, Al-Zahra University.
- Forsstrom-Cohen,Barbara & Rosenbaum , Alen (1985),The Effect Of Parental Marital Violence on Young Adults: An Exploratory investigation, Journal of Marriage and the family.
- Gelles,Richard J (1999),"Family Violence" ;Robert L.Hampton: pp.1-28.
- Gareth,Stephanie(2001),Gender Sociology,Translation: Katayoun Baqaei,Tehran, Digar Publication.
- Gareth,Stephanie(2001),Gender Sociology,Translation:Katayoun Baqaei,Tehran, Digar Publication.
- Ghaffari,Maryam(1998),Is beating a woman a sign of masculinity?,Hamshahri newspaper, sixth year, number 75, 7 July 7.
- Hosseini, Keyvan(2002),Deputy Forensic Medicine warns against growing domestic violence,New Life,Third Year,No. 614 June, p. 9.
- Ham,Maggie;Gamble,Sarah(2003).Culture of Feminist Theories,translated by Firoozeh Mohajer; Noushin Ahmadi Khorasani et al.,Tehran,Toseh Publishing.
- Hooman Far,Elham(2003),Transformation of Sexual Socialization,Quarterly Journal of Women's Research,Center for Women's Studies and Research,Volume 1,Number 7,Tehran,University of Tehran, pp. 89-115.
- Hampton,Robert L.(1999),Family Violence? Publications,Inc.
- Hoffman,K.L;Demo,D. H; Edwards, J. N (1994), Physical Wife Abuse in a Non-Western Society: An Integrate Theoretical Approach,Journal of Marriage and Family 56: 131-136.
- Kar,Mehrangiz(2000),A study on violence against women in Iran,Tehran, Roshangaran Publications and Women's Studies.
- Kashani,Sara(1998),Violence against Women in International Documents, Journal of Women's Rights,First Year, No. 1, pp. 47-76.
- Khosravi,Zohreh(2003),Fundamentals of Gender Psychology,Tehran,Office of Social Planning and Cultural Studies.

- Lamanna, Mary Ann & Riedman, Agnes(1990), *Marriages and Families*, Belmont, California.
- Michelle, Andre(1975), *Sociology of Family and Marriage*, translated by Farangis Ardalan, Tehran, University of Social Sciences and Cooperatives Publications, University of Tehran
- Molaverdi, Shahindakht(2000), The first workshop on violence against women, *Women's Rights Magazine*, third year, No. 16, pp. 56-73.
- Molaverdi, Shahindakht(1999), *Cuuss nnd Rooss of ooonnree gg nnnst Womnn,*, *Journal of Women's Rights*, Second Year, No. 10, pp. 59-72.
- Mafi, Mahvash(2002), *Investigating the Psychological Characteristics of Domestic Violence Offenders* ", M.Sc. Thesis, Al-Zahra University.
- Onsouri, Leila(2000), *Consequences of Gender-Based Violence on Health and Development*, *Journal of Women's Rights*, Vol. 3, No. 16, pp. 1-17.
- Pourmand, ali(2000), *Women, Victims of Violence*, *Journal of Women's Rights*, First Year, No. 6, p.140
- Roy, Marie(1998), *Beaten Women: Psychology of Domestic Violence*, Translation: Mehdi Qaracheh Daghi, Tehran, Alami Publishing.
- Ross, Allen(1994), *Personality Psychology*, translated by Siavash Jamalfar, Tehran, Markaz Publishing.
- Ritzer, George(1995), *Sociological theories in the contemporary era*", translated by Mohsen Thalasi, Tehran, scientific publication.
- Rafipour, Faramarz(2015), *Slow and Exploring and Thinking*, Tehran, Private Joint Sehami Company.
- Seif, Susan(1989), *Family Growth Theory*, Tehran, Al-Zahra University Press.
- Saif Rabiee, Mohammad Ali et al(2002), *Harassment spouse and the factors affecting it*, *Quarterly Journal of Women's Research*, No. 4, pp. 5-25.
- Shah Hosseini, Feresteh(1994), *Table of Violence, Discussion on Causes and Dimensions*, *Healthy Society*, No. 17, pp. 6-17.
- Tavassoli; Gholam Abbas(2000), *Sociological Theories of Tehran*; Sixth Edition, Samat Publications.
- Tavakoli Nireh(2003), *Sexual identity of spouses and violence against women in the family*, PhD thesis, Islamic Azad University, Tehran.
- Tajima, Amiko(2000), *The Relative Importance of Wife Abuse as a Risk Factor for Factor for Violence against Children, Child Abuse of Neglect*. Vol. 24, No.11, pp. 1383-1398, online.
- Zanganeh, Mohammad(1998), *Sociological study of factors affecting husbands' violence against women in the family*, M.Sc. Thesis, Bushehr University.
- Websdale Neil (1998), *"Rural Woman Battering and the Justice System"*, SAGE.
- Willams, Kirk R.(1992), *"Social Sources of Marital Violence and Deterrence: Testing an Integrated Theory of Assaults*.